

مناظره دکتر علی سینا با آیت الله منتظری

مناظره آیت الله منتظری و دکتر علی سینا در تالار گفتمان جبهه ملی انجام گرفته است، دکتر علی سینا چندین سوال کوتاه را مطرح کرده اند و آیت الله منتظری در نامه ای به ۴ مورد از این پرسشها پاسخ داده اند، متن پاسخنامه آیت الله منتظری را میتوانید در اینجا مطالعه کنید.

دکتر علی سینا در چهار نوشتار به بررسی نظرات آیت الله منتظری میپردازد،

- بخش نخست سن پایین عایشه
- بخش دوم جنگهای پیغمبر
- بخش سوم صفیه، زن یهودی پیغمبر
- بخش چهارم قتل عام یهودیان

این پاسخ ها همگی از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه شده اند، متن اصلی آنها را میتوانید در [اینجا](#) بیابید.

دکتر علی سینا یک ایرانیار، خردگرا، آزاد اندیش و بنیانگذار تارنمای **آزادی ایمان** است که از بهترین تارنماها اگر نه بهترین مرجع اطلاعاتی در مورد اسلام به زبان انگلیسی به شمار میرود. وی مقالات و مطالب بسیار متنوع و جالبی را پیرامون دین اسلام به رشته تحریر در آورده است و عموماً اسلام را از جایگاه انسانگرایی، خردگرایی و منطقی به نقد میکشد.

دکتر علی سینا یک جایزه ۵۰۰۰۰ دلاری برای کسی که بتواند ادعاهای او و اتهامهایی که او بر پیامبر اسلام وارد میکند رد کند در نظر گرفته است، برای اطلاعات بیشتر در مورد جایزه ۵۰۰۰۰ دلاری تارنمای آزادی ایمان اینجا را کلیک کنید.

آیت الله العظمی منتظری از مراجع عظام شیعیان ایران هستند، که توسط آیت الله خمینی بعنوان جانشین مطرح بودند اما افکار آزادیخواهانه و لیبرال ایشان نظر آیت الله خمینی و اقشار تندروی اسلامگرایان را نسبت به ایشان عوض کرد، تا آنجا که ایشان کم کم مجبور به کناره گیری از حکومت شدند و در نهایت مورد غضب، اذیت و آزار و بی حرمتی های بسیار از طرف طرفداران نظام جمهوری اسلامی قرار گرفتند و معتقد هستند که مظلوم واقع شده اند.

آیت الله منتظری همچنین مرجع تقلید بسیاری از اسلامگرایان نو اندیش هستند و معمولاً با نظریات استبدادی و ضد بشری که سایر اسلامگرایان بدانها اعتقاد دارند همچون حکم اعدام ارتداد و نظریه ولایت مطلقه فقیه به مخالفت میپردازند.

پس از سلام و تحیت در پاسخ پرسشهایی سه گانه جناباً به طور اجمال نکته های ماباد آورده می شود:

ج ۱- در رابطه با ازدواج پیامبر ص با عایشه :

- ۱- سنت ازدواج در آن روزگار براساس آداب و سنت های قبلی ای بود، و انگیزه آن پس از چهره خلیفک نظام قبلی ای و یا موقعیت اجتماعی داماد یا پدر عقد بوده است. در اینهاست تعدد همسر جهت ایجاد ارتباط با قبائل مختلف و کمک گرفتن از آنها برای امور اجتماعی در مواقع خاص یکی از هنجارهای شایع در آنج آن روزگار بوده است و عقد موزنی هم نداشت، و این اسلام بود که حد آن را در ازدواج دائم تا چهار عدد محدود نمود، و پس از آن را ممنوع نمود.
- ۲- پیامبر ص در سن ۲۵ سالگی با خدیجه چهار ساله ازدواج نمود، و مادامیکه خدیجه زنده بود، هر دیگری حقیا نکند اگر او مرد کهوتران بود یعنی با کسی در جهولانایک زن مسن تر از خود ازدواج می نمود و به همان اکتفاء میکرد.
- ۳- انگیزه اصلی آن حضرت از ازدواجهای متعدد با همسران مسن و شوهر مرده علاوه بر صلح سیاسی و خلافت تقویت موقعیت اجتماعی زن در آن زمان بود، روزگاری که زن ناب و سره زنهای کسر فوق العاده با ارزش و بد شخصیت گشته بودند، و جاهلیت کار را به زنده در کشور قرار دادن بسیاری از دختران رسانده بود.
- ۴- ازدواج پیامبر ص با عایشه در سال اول یا دوم هجرت به اصرار پدر او ابو بکر و برخی دوستان او بود. آن حضرت پس از وفات خدیجه بتدریج بدون همسر بود، انگیزه اصلی او از زینب زینب این ازدواج مراعات مصالح سیاسی بود، زیرا آن حضرت در سراسر سخت و زرفش در دشمنان سرسختی مانند ابولهب و ابو جهل بود و کلاً نیاز به حمایت قبائل دیگر داشت، و ابو بکر دارای قدرت و نفوذ قبلی بود، و در بین آنها او در آن سراسر اطمینان برای پیامبر ص مصلحت نبود، در حقیقت این ازدواج جنبه سمبلیک داشت نه الهی و غیره جنبه سیاسی زیرا بر حسب عادت یک دختر نه ساله نمی تواند مورد علاقه جنبی یا عشق یک مرد پنجاه ساله قرار گیرد.
- ۵- در اینکه اختلاف مناطق سردی و گرمی هوا در رشد جسمی دروغی دختر و بلوغ او نقش دارد و یکی نیست و این بلوغ در مناطق گرمسیر زودتر اتفاق می افتد.
- ۶- اختلاف سن مرد و زن در جوامع بدوی و قبائلی امری مقبول و تعارف بوده است و ازدواج مردان سن بالاتر از زنان کویکتر هیچ وجهی و زنی بین مردم آن روزگار نداشته است تا آنرا عمل غیر اخلاقی بدانند. امروز هم بین عربها کم و بیش ازدواج مردان با دخترهای کوچک دیده می شود. اصولاً نباید خصوصیات و هنجارهای جوامع بدوی و قبائلی را با هنجارهای جوامع مدنی و پیشرفته امروز تعارض نمود.

derail

مسائل هر دوره و محیط را باید با نگاه زمان و محیط خودش نگریست ، نه با نگاه زمان و محیط دیگری .
از طرف دیگر مایه پیامبر اسلام من نیز با بسیاری از سنتهای زمان خودش - که با هدف تربیتی و معنوی
اسلام متفاوت و تضاد داشت - عملاً برخورد نکرد و باید به تدریج و واقع بنیان برخورد نمود تا موفق شود آنها را
به تدریج از زمین و اساس بر طرف نماید .

۲۴- در رابطه با قصد حمله به کاروان تجار قریش ، این کاروان از تعدادی سرمایه داران ضد اسلام مکه
به همراه ابو سفیان دشمن سر سخت و معروف اسلام و مسلمانان تشکیل شده بود . در آن سال هادسمنی قریش
و تحریکات آنان علیه اسلام و مسلمانان مکه به شدت جریان داشت . مدینه به تازگی مرکزی سیاسی
و حکومتی برای اسلام شده بود و از هر سو در معرض تهاجم دشمنی قریش قرار گرفته بود .
مسلمانان بسیاری بودند که بایا پیامبر من و بعد از این به دلیل فرارهای گوناگون قریش در مکه و مصادره اموال
آنان توسط قریش خانه و کاشانه خود را رها و به مدینه مهاجرت کرده بودند ، ایشان در حدود تقاضای قریش
اموال خود را از قریش بودند و به آنان خبر رسیده بود که این کاروان ثروت زیادی با خود دارد .
رهبری مسلمانان نیز در صدد نا امن کردن راههای تقویت اقتصاد و نظامی دشمن بود .
هدف اصلی از حمله نا امن کردن راهها برای دشمن در حال جنگ فرسایشی آنان با مسلمانان بود .
این حالت جنگی تا زمانه مکه فتح شد ادامه داشت .
بدین است هنگامی که دو کور یا دوسر در حال جنگ با یکدیگر باشند و هیچگونه پیمان صلح یا آتش بین ایشان
منقذ شده باشد هر کدام به خود حق میدهند بنیب اقتصاد و نظامی طرف مقابل را تضعیف نموده و نسبت
آن را به مخاطره بیندازند .
و این سنت یک سنت پذیرفته شده در دنیا در گذشته در حال می باشد ، و قطعاً طریق از تعولم دیگری است
قطعاً طریق به باغبان در اهز نانی می گویند که نسبت و آرا می مردمی را که در کور و کور خود در حال
جنگ و نه دشمنی با کسی می باشند از بین ببرند و اموال آنان را غارت نمایند .
ج ۳- در رابطه با ازدواج پیامبر من با صفت لازم است به نکته های توجه شود :
۱- صفت دختر حنی بن اخطب رئیس قبیلہ بنی نضیر بود که پدر او در جنگ خید و شوهر او کنانه قبل از پیمان صلح
کشته شده بودند ، و وضع اسیران در آن روزگار از نظر زندگی بسیار بد و طاقت فرسا بود .

derani

از این رو به سفارش پیامبر من بسیار بی از زنی که آفریده شد جهت تأمین سعادت یا آزادی می شد می گرفتند
 و به ازدواج مردان مسلمان - که معمولاً دارای مهر بودند - در می آمدند؛ و یا به صورت کنیز تحت کفالت مسلمانان قرار می
 تعدد مهر در آن روزگار ادوی رائج و بهترین وسیله ملکی برای تأمین زندگی زن به شوهر - چه در زمان سر - می بود.
 ۲- پس از این مهر شدن صفتی افرادی آماده ازدواج با او شدند و چون او دختر رئیس قبله بود پیامبر من
 به خاطر مراعات و حفظ موقعیت اجتماعی او اجازه ندادند آنان با او ازدواج نمایند؛ خود صفتی نیز ظاهر
 از ازدواج با افراد عادی کراهت داشت لذا این پیامبر من به خاطر مراعات موقعیت صفتی حاضر به ازدواج با او شدند.
 آن حضرت به صفتی پیش نهاد آزادی کردن و برکناری به طرف خود و نامان دادن در دین و اختیار اسلام و کتب آرازی
 و ازدواج با پیامبر را دادند؛ و او را این دو امر مخیر نمودند و به او گفته اگر به آئین یهود یا زنی اسلام را به تو
 تمایل نمی کنی و صفتی مردوم را انتخاب نمود. اهل اطلاع از تاریخ می دانند که مهری با پیامبر موقعیت بزرگی
 تلقی می شد و در این گرفت بود. در زمان کرم از مهر آن حضرت به مادران مؤمنین بفسر شده است (احزاب آیه ۶)
 ۳- اگر پیامبر اسلام - العیاذ بالله - اهل هوس را در شکل مهر می آوردند؛ در سن جولای یا یک زن چه در سال ازدواج نمی کرد
 با اینکه برای او امکان ازدواج با بهترین دختران اشرف قریه و عرب وجود داشت.
 و از طرف دیگر افراد هوسران و مشورت پرست معمولاً اهل تجملات و شکم پرستی و خوشگذرانیها را کویاگون می باشند.
 در مورد سکه زندگی پیامبر من و مهر آن او بر حسب عقل تواریخ معتبر در سطح بسیار مابین زمان خود بوده تا جاهلیت
 مهر آن اولی به شکایت گویند و پیامبر را تحت فشار قرار می دادند؛ در این رابطه آیه ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب
 در آیه می سرزنش آنان نازل شد و آنان را مخیر نمود بین انتخاب مهری یا بیرون رفتن از آن سخت در گذار او
 و یا جدا شدن از آن حضرت و رفتن به طرف زندگی مرفه دنیا.
 ۴- و اما تئسبه بر فرزند پیامبر من با یهود به نسل کشی هیتلر بسیار به انضاف و ظالمانه است زیرا آن حضرت
 پس از هجرت به مدینه و تبدیل آن به پایگاه اسلام با اخلاق حسنه با یهود مدینه برخورد می کرد و فرار از
 و پیامنای دولتی بین آن حضرت و یهود مدینه منعقد شد و یهود بودند که با مشرکین مکه همکاری می کردند و میان
 سکینههای پیامبر از آنان ظاهر می شد؛ و تفصیل مسائل در نامه نمی گویند. ان شاء الله موفق و مؤید باشید.
 والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. ۱۳۷۹/۹/۱۱



derails

سن پایین عایشه

ترجمه مناظره میان آیت الله العظمی منتظری و دکتر علی سینا. قسمت نخست.

دکتر علی سینا:

محمد وقتی عایشه ۶ سال سن داشت با وی ازدواج کرد و وقتی وی به سن ۹ سالگی رسید با او همبستر شد. چطور یک شخص ۵۴ ساله که خود را پیامبر خدا میخواند نسبت به دختری ۹ ساله احساسات جنسی داشته باشد؟

۱- آیت الله منتظری:

سنت ازدواج در آن روزگار بر اساس آداب و سنت‌های قبیله ای بود، و انگیزه آن بیش از هر چیز تحکیم نظام قبیله ای و یا موقعیت اجتماعی ناماد یا پدر دختر بوده است. و بر این اساس تعدد همسر جهت ایجاد ارتباط با قبایل مختلف و کمک گرفتن از آنها برای امور اجتماعی در مواقع حساس یکی از هنجارهای شایع و رایج آن روزگار بوده است و حد و مرزی هم نداشت، و این اسلام بود که حد آن را در ازدواج دائم تا چهار عدد محدود نمود، و بیش از را ممنوع نمود.

دکتر علی سینا:

این به هیچ عنوان بهانه خوبی برای ازدواج با یک دختر بچه کم سن نیست. اشکالی که ما به محمد وارد میکنیم این نیست که چرا با دختر ابوبکر ازدواج کرده است، بلکه اشکال در کم سن بودن عایشه است. برای یک پیامبر خدا هرگز شایسته نیست که نسبت به یک دختر کوچک احساسات جنسی داشته باشد، و این بسیار غیر معقول است که بر اساس این احساسات عمل کرده باشد. امروزه اگر یک مرد ۵۴ ساله با یک دختر ۹ ساله تماس جنسی داشته باشد، او را بعنوان یک بیمار پدوفیل (بچه باز) به زندان می اندازند، چرا پیامبر اسلام باید بخشیده شود؟

"بیماری پدوفیلیا شامل تحریک شدن مکرر جنسی و یا احساس نیاز و هوس کردن و بر انگیزته شدن احساسات جنسی در قبال کودک و یا کودکان است. بیمار پدوفیل باید بیش از ۱۶ سال سن داشته باشد و تحریک جنسی باید مربوط به کودک ۱۳ یا کم سن و سال تر باشد. اختلاف سنی بین بیمار و شخص محرک باید حداقل ۵ سال باشد." مترجم

منبع +

۲- آیت الله منتظری:

پیامبر در سن ۲۵ سالگی با خدیجه ۴۰ ساله ازدواج نمود، و مادامیکه خدیجه زنده بود، همسر دیگری اختیار نکرد. اگر او مرد شهوترانی بود نمی بایست در جوانی با یک زن مسن تر از خود ازدواج می نمود و به همان اکتفا میکرد.

دکتر علی سینا:

خدیجه زنی ثروتمند بود و محمد مستخدم فقیر وی بود. ازدواج با یک زن ثروتمند برای محمد خیزشی در پلکان موقعیت اجتماعی بود. در آن دوران محمد یک پسر یتیم و جاه طلب بود. چون مرد فقیر و جوانی بود، هیچ کس به او توجهی نمیکرد. خدیجه برای محمد یک لطف بزرگ بود. او برای محمد آرامش خاطر و رفاه مالی را به ارمغان آورد. حال محمد میتوانست در انزوا به غار خود برود و تخیلات خود را به پرواز در بیاورد، با اجنه دیدار کند، با شیطان بجنگد، با جبرئیل و سایر مخلوقاتی که فکر سستش را شکار کرده بودند محاوره کند.

دلیل اینکه محمد به خدیجه وفادار ماند، نجابت محمد نبود، بلکه به این دلیل بود که خدیجه زنی قدرتمند بود و هرگز چیزی غیر از این را از طرف محمد تحمل نمیکرد. در آن دوران محمد ظرفداری نداشت و ممکن بود با رنجاندن زن پولدارش همه چیز را از دست بدهد و بطور کامل نابود شود.

اگرچه وی بعد ها رنگ واقعی اش را نشان داد و وقتی به قدرت رسید در واقع هیچ چیز نمیتوانست او را از آنچه بدان میل داشت بازدارد. آنوقت بود که تمام هنجارهای نجابت را به اذن الله اش شکست.

۳- آیت الله منتظری:

انگیزه اصلی آن حضرت از ازدواجهای متعدد با همسران مسن و شوهر مرده - علاوه بر مصالح سیاسی و اخلاقی - تقویت موقعیت اجتماعی زن در آن زمان بود، روزگاری که زنها به یژه زنها اسیر فوق العاده بی ارزش و بی شخصیت گشته بودند، و جاهلیت کار را به زنده در گور قرار دادن بسیاری از دختران رسانده بود.

دکتر علی سینا:

محمد همانطور که در بالا آمد، به دلیل ثروت خدیجه با وی ازدواج کرد. بعد از مرگ خدیجه محمد با عایشه که تنها ۶ سال داشت ازدواج کرد، و بخاطر خواهش پدر عایشه، پیامبر تا سه سال به وی دخول نکرد. در این میان وی به یک زن نیاز داشت و زنان ناباور از آنجا که وی را یک دیوانه میدانستند از ازدواج با او سر باز می زدند. در میان طرفداران اندکش نیز زنان واجد شرایط بسیار اندک بودند. سوده یک زن مسلمان و یک بیوه بود. وی زنی ایده آل برای شرایط محمد به شمار میرفت و میتواند بستر محمد را گرم کند و از خانه محمد نگهداری کند و نیازهایش را برآورد. محمد دو ماه بعد از مرگ خدیجه با وی ازدواج کرد. خدیجه و سوده تنها دو زن پیامبر بودند که وی از روی نیاز و نه از روی شهوت ازدواج کرد. البته ممکن است که حفصه دختر عمر نیز به گفته پدرش و محمد چندان زیبا نبوده باشد، و محمد ممکن است تنها برای شاد کردن عمر با وی ازدواج کرده باشد. تمامی سایر زنان محمد یا بکر و زیبا بوده اند یا بیوه زنان زیبایی بوده اند و اکثر آنها، اگر نگوییم تمام آنها در سنین نوجوانی (زیر ۲۰ سال) بوده اند. پیامبر تنها به دلیل ظاهر و زیبایی آنها یا با آنها ازدواج کرد یا به سادگی با آنها بدون حتی ازدواج همبستر شد.

حتی برخی اوقات مجبور میشد بعضی از قوانین را نیز زیر پا بگذارد و الله را به صحنه وارد کند الله آباتی را برایش افشا کند تا بتواند بدانچه به آن میل داشت دست یابد. بعنوان مثال این اتفاق در مورد زینب بنت جحش، ماریه و عایشه افتاد. هیچ کدام از زنان محمد از سوء تغذیه رنج نمیبردند و هیچکدام قبل از ازدواج با محمد زنان تنها و فقیری نبودند. داستانهای زنانی مثل سفیه، ماریه و زینب داستانهای عاشقانه ای هستند که طعم و بوی شهوت، خیانت و جرم میدهند.

شما البته به درستی به وضعیت رقت انگیز و اسفبار دختران برده (کنیزان) در آن دوران اشاره کردید، اما اشاره به این موضوع را فراموش کردید که بسیاری از آن دختران برده، تا قبل از اینکه پیامبر آزادی آنها را بستاند و مقام آنها را از آزاد به برده تقلیل دهد آزاد دختران و زنانی بودند. آیا شما میگویید که آن دختران برده باید برای اینکه محمد عزیزان و همسران آنها را کشت و آنها را در بازارها به مسلمانانی که آنها را می خریدند و به کنیز و مستخدم و یا بردگان جنسی تبدیل میکردند سپاسگزار پیامبر باشند؟

۴- آیت الله منتظری:

ازدواج پیامبر ص با عایشه در سال اول یا دوم هجرت به اصرار پدر او ابوبکر و برخی دوستان او بود. آن حضرت پس از وفات خدیجه مدتی بدون همسر بود. انگیزه اصلی او از پذیرفتن این ازدواج مراعات مصالح سیاسی بود. زیرا آن حضرت در شرایط سخت و زیر فشار دشمنان سرسختی مانند ابولهب و ابوجهل بود و کاملاً نیاز به حمایت قبایل دیگری داشت، و ابوبکر دارای قدرت و نفوذ قبیلته ای بود، و رد پیشنهاد او در آن شرایط برای پیامبر ص مصلحت نبود، در حقیقت این ازدواج جنبه سمبلیک داشت نه اشباع غریزه جنسی و یا عشق. زیرا بر حسب عادت یک دختر نه ساله نمی تواند مورد علاقه جنسی یا عشق یک مرد پنجاه ساله قرار گیرد.

دکتر علی سینا:

پیامبر با عایشه به دلیل اصرار پدرش ازدواج نکرد، احادیث بسیاری وجود دارد که محمد میل به عایشه داشت و از ابوبکر خواست که دختر ۶ ساله اش را به وی بدهد. درواقع ابوبکر از شنیدن چنین خواسته ای شوکه شده بود. وی اعتراض کرد که وی با محمد پیمان برادری بسته است و یا او برادر رضاعی پیامبر است، که این پیمان ازدواج محمد با برادرزاده خویش را غیر قانونی میکند، اما پیامبر نظر ابوبکر را با گفتن اینکه ما برادران حقیقی و خونی نیستیم رد کرد و استدلال کرد که پیمان برادری آنها ربطی به این ماجرا ندارد.

پیامبر از ابوبکر ازدواج با عایشه را تقاضا کرد. ابوبکر گفت "اما من برادر تو هستم". پیامبر گفت "من و تو در دین الله و کتابش برادر هستیم اما عایشه بر من حلال است".

اعراب مردمان بدوی ولی به هم پیوسته ای بودند که اندک قوانین نیز برای خود داشتند. برای خود اصول اخلاقی ای داشتند که با دقت و وسواس بدانها عمل میکردند. بعنوان مثال در ماه های مشخصی از سال جنگ نمیکردند. همچنین شهر مکه را بعنوان شهری مقدس به رسمیت میشناختند و هرگز علیه آن جنگ نمیکردند. زن برادر رضاعی همچون برادرزن واقعی به شمار می آمد و ازدواج با وی جایز نبود. همچنین بسیار رایج بود که دوستان نزدیک پیمان برادری باهم میبستند و همدیگر را همچون برادران واقعی به رسمیت میشناختند. پیامبر هر زمان که این قوانین در مقابل او و منافع یا آرزوهایش قرار میگرفتند آنها را زیر پا میگذاشت.

ابوبکر و محمد پیمان برادری بسته بودند، و بنابر رسوم و قوانین عایشه همچون برادرزاده محمد بود، اما این محمد را از میل به عایشه باز نداشت، حتی وقتی که عایشه ۶ سال سن داشت.

اما پیامبر که اخلاقیات را نسبت به امیال خود تغییر میداد با استناد به همین رسم که نمیتوان با دختر برادر ازدواج کرد، از ازدواج با دختر حمزه سر باز زد. چون او چندان زیبا نبود.

صحیح بخاری ۷,۶۲,۳۷

از ابن عباس نقل شده است:

از پیامبر پرسیده شده بود، "آیا با دختر حمزه ازدواج نمیکنی؟"، او پاسخ داد "او برادر زاده من است."

حدیث زیر نشان میدهد که پیامبر به عایشه گفته بود قبل از اینکه از پدرش تقاضای ازدواج کند خواب او را دیده است.

صحیح بخاری ۹,۸۷,۱۴۰

از عایشه نقل شده است:

رسول الله به من گفت "تو دویار قبل از اینکه من با تو ازدواج کنم در رویاهای من ظهور کرده بودی. من فرشته ای را دیدم که ترا در تکه ای لباس ابریشمی حمل میکرد، من به او گفتم، لباسش را در بیاور و او را نگاه دار، او تو بودی. به خود گفتم "اگر این از طرف الله است، پس این (لخت شدن عایشه) باید واقعا اتفاق بیافتد."

این بهانه که ازدواج محمد با عایشه یک "حرکت سیاسی" بود را میتوان به سادگی رد کرد. ابوبکر دوست خوبی برای محمد بود، او از پیروان محمد و برادر رضاعی محمد بود، به قبیله پیامبر متعلق بود، هیچ لزومی برای پیامبر الله وجود نداشت که برای تحکیم دوستی اش با ابوبکر لازم باشد که با دختر خردسالش همبستر شود. مدارک نشان میدهد که پیامبر مقدس از هواخواهی این مرد و اعتمادی که به او داشت سوء استفاده کرد و او را وادار کرد تا دختر کوچکش را به ازدواج با او در بیاورد. چطور میتوانید درخواست مردی را که معتقدید پیامبر خدا است انکار کنید؟

ابوجهل (پدر جهالت) و ابولهب اسامی مستعار موهنی بودند که به عبدالعزی توسط محمد داده شده بود. عبدالعزی عموی پیامبر و یک مرد دانشور بود. قریشیان وی را ابوالحکیم (پدر خرد) میخواندند. بسیار دشوار است که بدانیم رابطه میان خوابیدن با یک دختر ۹ ساله، چطور میتواند وی را از شر دشمنانش محافظت کند؟ همانطور که اشاره کردید، این ازدواج یک یا دو سال بعد از هجرت اتفاق افتاد. دشمنان محمد در مکه بودند. حتی اگر این ازدواج میتوانست باعث حفاظت بیشتر محمد شود، که این یاهو ای بیش نیست، او خود در مدینه در امان کامل بود. بنابر این عذر نیز غیر قابل قبول است.

به هر حال، مسئله این است که پیامبر با دختر ابوبکر ازدواج کرد، مسئله این است که با یک دختر بچه ۹ ساله همبستر شد. اگر معتقدید که پیامبر این کار را کرد تا از خود محافظت کند، پس محمد یک آدم فرصت طلب بوده است که به یک دختر بچه تجاوز کرده است تا جان خود را حفظ کند. لطفاً نگوئید این عمل یک تجاوز نبود برای اینکه یک دختر بچه ۹ ساله به اندازه

ای بالغ نیست که رضایت به تماس جنسی و یا ازدواج بدهد و اگر نتواند رضایت بدهد پس تماس جنسی با او، تجاوز حساب میشود. دفاعیات شما پیامبر اسلام را حتی از اتهام های ما بیشتر متهم میکند.

میگویند این ازدواج یک ازدواج نمادین و سمبلیک بوده است، واقعا این مسئله چقدر میتواند نمادین باشد که پیامبر وقتی به عایشه نزدیک میشود که به گواهی خود عایشه، وی در حال بازی کردن با اسباب بازیهایش بوده است، و پیامبر یک چیز کاملاً متفاوت از اسباب بازیهای عایشه را در اختیارش قرار میدهد تا آن دختر بچه "حیرت زده" با آن بازی کند؟

صحیح بخاری ۷,۶۲,۹۰

از عایشه نقل شده است:

وقتی پیامبر با من ازدواج کرد، مادرم نزد من آمد و مرا وادار کرد که به خانه پیامبر وارد شوم، و هیچ چیز موجب تحیر من نشد، مگر آمدن پیامبر به نزد من قبل از ظهر.

نوشته اید، "بر حسب عادت یک مرد ۵۳ ساله نمیتواند در قبال یک دختر ۹ ساله احساسات جنسی داشته باشد"، کاملاً صحیح است. این دقیقاً مسئله ای است که مورد نظر من نیز هست. متأسفانه ما در دنیای کاملی به سر نمیبریم و کسانی هستند که بیماری های روانی ای دارند و قوانین و عادات را زیر پا میگذارند. حتی امروزه نیز مردان پیری وجود دارند که رویای داشتن رابطه جنسی با کودکان را در سر میپرورانند، عکسهایشان را جمع آوری و بر روی اینترنت تبادل میکنند. به این افراد پدوفیل (بچه باز) گفته میشود و ما برای حفاظت از کودکانمان آنها را به زندان میاندازیم. اگر پیامبر آن دختر را قبل از ظهر همان روزی که مادرش او را به خانه محمد آورده بود "متحیر نمیکرد"، من میتوانستم قبول کنم که این ازدواج نمادین و سمبلیک بوده است، هرچند شایستگی آن آشکار نیست. اما وقتی پیامبر اسلام همان روز به آن دختر کوچک دخول میکند، واقعا دشوار است که این مسئله را بعنوان یک مسئله "نمادین" دید. این کار به درستی نمادی از چه چیزی بوده است؟

۵- آیت الله منتظری:

در اینکه اختلاف مناطق و سردی و گرمی هوا در رشد جسمی و روحی دختر و بلوغ او نقش دارد شکی نیست و این بلوغ در مناطق گرمسیر زودتر اتفاق می افتد.

دکتر علی سینا:

در نوشتار قبلی شما اشاره کرده بودید که این ازدواج یک ازدواج سمبلیک و نمادین بوده است، و گفتید که بر حسب عادت، یک مرد ۵۳ ساله نمیتواند برای یک دختر ۹ ساله احساسات جنسی داشته باشد" اما حال به قضیه از زاویه ای کاملاً متفاوت نگاه میکنید.

من نگران هستم که نکند دختران ۹ ساله در عربستان در واقع همان دختران ۹ ساله باشند. مگر اینکه شما نظریه تکاملی بسیار پیشرفته ای را ارائه دهید که نشان دهد نژاد انسانها در ۱۴۰۰ سال پیش تا بحال دچار جهش و تغییر ناگهانی شدید و شگرفی شده است، و آن روزها زنان در سن ۹ سالگی به بلوغ میرسیدند، اما واقعیت همچنان باقی میماند که پیامبر دچار احساسات جنسی نسبت به یک دختر نابالغ بود و این خطا بود. برای اینکه مطمئن شویم که کودکان ۹ ساله همیشه حتی زمان محمد نیز کودک بوده اند، تنها کافی است که به حدیث بعدی نگاه کنیم. در این حدیث عایشه توضیح میدهد که وقتی مادرش برای بردن او به خانه پیامبر آمد، وی در حال بازی با تاب بوده است.

سنن ابو داوود ۳۱/۴۹۱۵ ؛ ۳۱/۴۹۱۶ ؛ ۳۱/۴۹۱۶

منقول است از عایشه مادر مومنان:

پیامبر اسلام وقتی با من ازدواج کرد که من شش یا هفت ساله بودم. وقتی ما به مدینه آمدیم، چند زن آمدند، ام رومان وقتی من در حال تاب بازی بودم پیش من آمد، مرا بردند، آماده و آرایش کردند، بعد مرا نزد پیامبر خدا بردند، و او وقتی من ۹ ساله بودم با من جماع کرد. او مرا جلوی در نگه داشت و من از خنده در حال ترکیدن بودم.

عایشه همچنین با عروسکهایش بازی میکرده است.

صحیح بخاری ۸,۷۳,۱۵۱

منقول است از عایشه:

من در حضور پیامبر با عروسکهایم بازی میکردم و دختر بچه های دیگر که دوستان من بودند نیز با من همبازی میشدند. وقتی پیامبر خدا به مکان بازی من وارد میشد آنها (دوستان عایشه) پنهان میشدند، اما پیامبر آنها را صدا میکرد تا بیایند و با من بازی کنند. (بازی با عروسک و تصاویر ممنوع است، اما برای عایشه مجاز بود زیرا در آن زمان وی هنوز دختر کوچکی بود، و هنوز به سن تکلیف نرسیده بود (فاتح البری ج. ۱۳ ص. ۱۴۳))

صحیح مسلم ۸,۳۳۱۱

عایشه روایت کرده است که وقتی پیامبر با او ازدواج کرده وی ۷ سال داشته، و وقتی به خانه پیامبر وارد شده است ۹ سال داشته است، و عروسکهایش همراه وی بوده اند، و وقتی پیامبر اسلام فوت شد، وی ۱۸ سال سن داشته است.

قاعدتاً ممکن است شخصی بگوید اینکه عایشه همچنان با عروسکهایش بازی میکرده است نشان میدهد که به اندازه کافی بالغ نبوده است که در مورد مسائل جنسی چیزی بداند، دست کم از کسی که میتواند پدر بزرگش باشد.

۶- آیت الله منتظری:

اختلاف سن مرد و زن در جوامع بدوی و قبایلی امری مقبول و متعارف بوده است و ازدواج مردان مسن با دختران کوچکتر هیچ قبح و زشتی بین مردم آن روزگار نداشته است تا آن را عمل غیر اخلاقی پندارند. امروز هم بین عربها کم و بیش ازدواج مردان با دخترهای کوچک دیده می شود. اصولاً نباید خصوصیات و هنجارهای جوامع بدوی و قبایلی را با هنجارهای جوامع مدنی و پیشرفته امروز مقایسه نمود.

دکتر علی سینا:

من موافق هستم که اجتماعات بدوی رسومی داشته اند که امروز با حساسیتی که جوامع مدرن دارند برای ما شوکه آور هستند. انسانهای پیشین کارهای بسیاری کرده اند که ما را وحشتزده میکند. آنها حیوانات و انسانها را قربانی میکردند، میان جنس زن و مرد تبعیض قائل میشدند، برده داری میکردند و به انواع مختلفی حقوق انسانی را زیر پا میگذاشتند. من جوامع بدوی را محکوم نمیکنم، زیرا آنها نمیدانستند که میتوانند بهتر از این نیز رفتار کنند. من انسانهای مدرنی را محکوم میکنم که به وسیله دنبال کردن مردی که خود نتیجه و محصول اجتماع بدوی خود بوده است، آن جوامع بدوی و کهنه را دنبال میکنند. من مردی را محکوم میکنم که خود را پیامبر الله "رحمتی بر عالمیان" و یک نمونه و الگو برای انسانها معرفی کرده است، کسی که بجای اینکه خود اخلاق و راستی و درستی را پایه گذاری کند، رسوم و قواعد اجتماع بدوی اش را دنبال کرد و بنابر این مهر تایید بر آنها زد و آنها را به رسومی جاودانه تبدیل کرد که باید از آنها تقلید کرد. من اجتماعی را محکوم میکنم که شکوه و جلال و افتخار و فخر خود را فراموش کرده است و الان تلاش میکند تا رسوم قبایل کهنه را نسخه برداری کرده و مفاهیم کهنه آنها را با دنبال کردن پیامبری که هیچ چیز جدید برای اضافه کردن به اجتماع خود نداشت بلکه خود محصول این اجتماع بود، مبنای رفتار خود را پایه گذاری کند.

آری ما نباید رسوم قبایل قدیمی و بدوی را با اجتماعات مدرن امروز مقایسه کنیم، اما چرا باید این رسوم را بکار گیریم؟ چرا باید آنها را دنبال کنیم؟ چرا باید پیامبرشان را که عرضه شکستن بربریت و توحش جامعه خودش را نداشته است قبول کنیم؟

اگر پیامبر واقعا یک پیامبر بود، باید نوع دیگری رفتار میکرد، نمیاید رسوم جامعه خود را دنبال میکرد، بلکه باید استاندارد و چهارچوب جدیدی را پایه میگذاشت. اگر او نیز رسوم جامعه خود را دنبال میکرد، ما چرا باید از او پیروی کنیم؟ از طرفی مسلمانان دنیا زندگی محمد را به دقت مطالعه میکنند، و سعی میکنند از آن پیروی کنند. همچون وی لباس میپوشند، چهره شان را همچون وی آرایش میکنند، شبیه وی راه میروند و شبیه وی حرف میزنند، اعمالشان را شبیه به او میکنند و شبیه او زندگی میکنند و معتقدند هرچه او کرده حکم شده از طرف خدا و صحیح بوده است، و او در واقع بعنوان نمونه و الگویی برای انسانها فرستاده شده است، اما شما میگویید عمل محمد تنها تقلید و ادامه ای بوده است از عملی که عرف جامعه بدوی و جاهل وی حساب میشده است و چرا ما باید گناه او را تنها به دلیل اینکه او تنها یک قربانی اجتماع خودش بوده است بخشیم؟ نگاه کنید بر سر سرزمین ما که افتخار گذشته خود را فراموش کرده است و اکنون کور کورانه مردی را که رسوم جامعه بدوی خود را دنبال میکرد است پیروی میکند، چه آمده است. آیا ما میتوانیم بیش از این نیز غرق شویم؟ آیا هیچ تحقیقی سیاه کننده تر از این هم وجود دارد؟ چقدر آنهایی از ما که این را هنوز درک نمیکنند رقت بار هستند.

۷- آیت الله منتظری:

مسائل هر دوره و محیط را باید با نگاه زمان و محیط خودش نگریم، نه با نگاه زمان و محیط دیگری. از طرف دیگر ما میبایم که پیامبر اسلام ص نیز بسیاری از سنتهای زمان خویش - که با هدف تربیتی و معنوی اسلام منافات و تضاد نداشت عملاً برخورد نکرد و یا به تدریج و واقع بینانه برخورد نمود تا موفق شود آنها را به تدریج از بن و اساس برطرف نماید.

دکتر علی سینا:

من هم معتقد هستم که مسائل را باید در متن و زمینه زمان و مکان خودشان بررسی کرد. چیزی که ۱۴۰۰ سال پیش در عربستان قابل قبول بود، امروز دیگر قابل قبول به نظر نمیرسد. شاید صحیح نباشد که ما در مورد مردم آن دوران به این سختی قضاوت کنیم. اما سوال این است که چرا ما باید آن مردم را و رسومشان را پیروی کنیم؟ راه حل هایی که در آن دوران برای آنها مناسب بود دیگر برای زمان ما مناسب نیست. چرا باید عقایدی را دنبال کرد که سودمندی خود را از دست داده و در تاریخ گیر کرده اند؟

مسلمانان به این تشویق میشوند که سنت پیامبر را دنبال کنند. شما میگویید پیامبر یک عرب بود و قواعد و رسوم مردم خودش را دنبال میکرد، بنابر این کاری که او در آن زمان میکرد در جامعه بدوی خودش درست بود. اما آیا با دنبال کردن سنت های وی، درواقع جاودان کردن آن قوانین و رسوم غلط و ناشایسته اعراب ۱۴۰۰ سال پیش نیست؟

شما تایید کردید که پیامبر با رسومی که در زمان خودش در تضاد با آموزه های تربیتی و معنوی اسلام نبودند، مقابله نکرد. سوال من این است که آن آموزه های تربیتی و معنوی اسلام چه هستند؟ هدف اصلی اسلام چیست؟ طبیعتاً پاسخ مسلمانان این است که هدف اسلام تایید یگانگی خداوند و اینکه او هیچ شریکی ندارد و اینکه محمد پیامبر او است میباشد. این اصلی ترین پیام اسلام است، مفاهیم و آموزه های تربیتی و اخلاقی در درجه دوم مطرح میشوند. همه گناهان میتوانند بخشیده شوند. دزدی، قتل، کشتار و بچه بازی بخشیده میشوند اما شریک قرار دادن برای خدا بخشیده نمیشود.

سوره نساء آیه ۴۸

هر آینه خدا گناه کسانی را که به او شرک آورند نمی آمرزد، و گناهان دیگر را برای هرکه بخواهد می آمرزد. و هرکه به خدا شرک آورد، دروغی ساخته و گناهی بزرگ مرتکب شده است.

به عبارت دیگر، صدام حسین، عیدی امین، بن لادن، خلخالی و خمینی بخاطر اینکه مسلمان هستند و شرک نورزیده اند علی رغم جنایاتشان بخشیده خواهند شد، اما گاندی به دلیل اینکه هندو بود و به ادعای مسلمانان هندو ها به چند خدایی اعتقاد دارند، تا ابد در جهنم خواهد سوخت.

این الله باید بیمار باشد، باید دیوانه و موجود حقیری باشد که اینقدر پافشاری روی شناخته شدن خودش میکند و اینقدر حسادت نسبت به شرک می ورزد. اگر این خدای محمد است، شایسته هیچ ستایشی نیست، بلکه باید او را به سرعت در بیمارستان روانی بستری کرد.

اما آن رفتارهای غلط مردم که پیامبر با آنها مقابله نکرد اما تلاش کرد آنها را کم کم با سازش محو کند، به راستی چه بودند؟ در دنیای ما، پدوفیلیا یک جرم است. واقعا شرم آور است که پیامبر بچه بازی را به دلیل اینکه با اصول اسلامی در تضاد نیست به اندازه کافی مهم تشخیص نداد که با آن مقابله کند. با اینحال بسیار جای خوشحالی بود اگر مشاهده میشد حداقل در جایی آنرا تقبیح کند، اما نه او هرگز حتی پدوفیلیا را تقبیح نیز نکرده است. او نه تنها اینکار را نکرد بلکه با تکرار آن، مهر جاودانگی بر آن زد. این روش درستی برای محو کردن رسوم غلط نیست؛ بلکه اتفاقا روش تایید و تبلیغ آن است.

قبل از اسلام ما ایرانیان انسانهای بافرهنگی بودیم. ما چنین رسوم وحشیانه ای را نداشتیم، اما به لطف اسلام این قوانین امروز در فرهنگ ما نیز رخنه کرده است و در سرزمین ما پیاده میشوند.

پدوفیلیا تنها یکی از هدایایی است که اسلام برای ما آورده است. پیامبر اسلام رسوم بسیار دیگری را نیز تایید کرد که به همین اندازه شرم آور و ننگین هستند. ترور کردن شخصی که اندیشه مخالفی دارد نیز سنتی از سنت های پیغمبر بود. او درخیمانی را شبانه به خانه های دشمنانش میفرستاد تا آنها را بکشند. طرفداران رژیم اسلامی ایران نیز در حال پیروی از همان سنت های پیامبر الله (بر روح معصومش صلوات) هستند.

جنگهای پیغمبر

ترجمه مناظره میان آیت الله العظمی منتظری و دکتر علی سینا. قسمت دوم.

دومین پرسش

چطور شخصی که خود را پیامبر خطاب میکند، میتواند به کاروانهای تجارتی حمله کند و همچون یک دزد سرگردنه و یاغی رفتار کند؟

آیت الله منتظری:

در رابطه با قصد حمله به کاروان تجارتی قریش، این کاروان از تعدادی سرمایه داران ضد اسلام مکه به همراه ابوسفیان دشمن سرسخت و معروف اسلام و مسلمانان تشکیل شده بود. در آن سالها دشمنی قریش و تحریکات آنان علیه اسلام و مسلمین از مکه به شدت جریان داشت. مدینه به تازگی مرکزی سیاسی و حکومتی برای اسلام شده بود و از هر سو در معرض تهاجم و دشمنی قریش قرار گرفته بود.

مسلمانان بسیاری بودند که با پیامبر ص و بعد از ایشان به دلیل فشارهای کفار قریش در مکه مصادره اموال آنان توسط قریش خانه و کاشانه خود را رها و به مدینه مهاجرت کرده بودند، اینان درصدد تقاص و پس گرفتن اموال خویش از قریش بودند و به آنان خبر رسیده بود که این کاروانها ثروت زیادی با خود دارد. رهبری مسلمانان نیز در صدد نا امن کردن راههای تقویت اقتصادی و نظامی دشمن بود. هدف اصلی از حمله نا امن کردن راهها برای دشمن در حال جنگ فرسایشی آنان با مسلمانان بود.

این حالت جنگی تا زمانی که مکه فتح شد، ادامه داشت.

بديهی است هنگامی که دو کشور و یا دو نیرو در حال جنگ با یکدیگر باشند و هیچگونه پیمان صلح یا آتش بس میان آنها منعقد نشده باشد، هرکدام به خود حق میدهند بنیه اقتصادی و نظامی طرف مقابل را تضعیف نموده و امنیت آنها را به مخاطره بیاندازند.

و این سنت یک سنت پذیرفته شده در دنیا در گذشته و در حال می باشد، و قطاع الطريق از مقوله دیگری است. قطاع الطريق به یاغیان و راهزنانی می گویند که امنیت و آرامش مردمی را که در شهر و کشور خود نه در حال جنگ و نه دشمنی با کسی می باشند از بین ببرند و اموال آنان را غارت نمایند.

دکتر علی سینا:

آیت الله عظمی منتظری گرامی،

برای آغاز، مایل هستم از شما به خاطر راستگویی و صداقتتان سپاسگزاری کنم، شما بر عکس بیشتر مسلمانان که ادعا میکنند جنگهای محمد حالت دفاعی داشته است، تایید کردید که محمد مهاجم بود و او بود که به کاروانهای تجارتي حمله کرد. این زمان بسیاری را برای ما حفظ میکند، زیرا دیگر من مجبور نیستم سیاهه ای از حملاتی که محمد به کسانی که آنها را دشمن خویش میدانست ارائه دهم.

اما گویا شما حملات محمد به کاروانها، شهرها و کشتن شهروندان را به این دلیل که استراتژی نظامی برای تضعیف دشمنان محمد بوده اند عادلانه میدانید. اما توضیح خود محمد برای این حملات این بوده است که مسلمانان حق دارند آنچه قریش در هنگام تبعید از مسلمانان ستانده، پس بگیرند.

اگر چه حقیقت این است که مکین محمد را از خانه هایشان نراندند، بلکه مسلمانان به دلیل اصرار محمد مهاجرت کردند. وی ابتدا دستور داد که مریدانش به حبشه بروند و بعد که به اندازه کافی طرفدارانی در مدینه یافت، آنان را به مهاجرت به مدینه فرمان داد.

در حقیقت علی رغم اینکه محمد بطور دائم در حال دشنام دادن و توهین به مذهب قریشیان بود و آنها را با رفتار فرسایشی خود خشمگین کرده بود، حتی یک مورد نیز در تاریخنامه های اسلامی گزارشی از اعمال خشونت علیه محمد و طرفدارانش نشده است.

مسلمانان امروزه هیچ انتقادی علیه دینشان را نمیپذیرند. آنها شخصی را که عقایدشان را زیر سوال ببرد به یکباره می کشند و این چیزی است که پیامبر به آنها آموخت تا انجام دهند. اما اعراب پیش از محمد از بردباری و مدارای دینی بیشتری برخوردار بودند. اعراب پیش از محمد با مسیحیان و یهودیان در توازن همزیستی می کردند، بدون اینکه هیچ نشانه ای از عداوتها و دشمنی های برگرفته از ادیان بین آنها باشد. اما آزمایش بردباری و تحمل دینی نهایی بین اعراب وقتی آغاز شد که محمد شروع به شتمت کردن خدایان اعراب پرداخت. اما با وجود تهمت هایی که به قریش زده می شود، قریشیان میزان بالایی از بردباری و تحمل را از خود نشان دادند، حتی وقتی که محمد آشکارا به مقدسات آنها توهین میکرد، هرگز به محمد و یا هیچیک از پیروانش صدمه ای نرزدند.

این تحمل و بردباری را با رفتاری که با بهانیان در ایران میشود مقایسه کنید. بهانیها به محمد یا الله او توهینی نمیکنند، آنها امامان را انکار نمی کنند و با هیچ یک از مفاهیم قرآنی نیز مخالفت نمیکنند. تنها چیزی که آنها میگویند این است که پیامبر آنها همان کسی است که ظهور وی به مسلمانان وعده داده شده است. این ادعا در مقابل دشنامهای آشکار محمد به عقاید و مقدسات قریش هیچ است اما نه تنها مسلمانان هیچ بیرحمی و قساوتی را از بهانیان دریغ نکرده اند، بسیاری از آنها را کشته اند، زندانی کرده اند، شکنجه داده اند و کتک زده اند. حقوق انسانی آنها را نادیده گرفته اند و بطور وحشتناکی غیر انسانی با آنها برخورد کرده اند. هیچکدام یک از این اعمال در حق پیامبر اسلام و طرفدارانش انجام نگرفته بود هرچند آنها بطور دائم خدایان قریش را با توهین و طعنه شستشو میدادند و به مقدسات آنها دائم دشنام میدادند.

وقتی مکین به اندازه کافی محمد را تحمل کردند و نتوانستند تمسخر خدایانشان را تحمل کنند، سرانجام گروهی از بزرگان خود را به نزد ابوطالب فرستادند و به او شکایت کردند که "این برادر زاده تو بسیار زشت و زننده در مورد خدایان و دین ما سخن میگوید. ما را احمق خطاب کرده است و نیاکان ما را همراه خوانده است. اکنون یا تو او را نصیحت کن یا دستور ده تا ما نسق کار خود بنهیم او را از خود و به هر طریق که باشد، دفع کنیم". ابوطالب نیز با آنها به نرمی سخن گفت و به آنها اطمینان داد که با برادرزاده خود در این مورد صحبت خواهد کرد و از او خواهد خواست که احترام بیشتری از خود نشان دهد. اما محمد اقدامات خود را تغییر نداد، پس آنها مجدداً نزد ابوطالب با حالی آشفته بازگشتند و به او اخطار دادند که اگر او برادرزاده اش را از رفتار زشت خود باز ندارد، آنها خود وی را مهار خواهند کرد و به ابوطالب گفتند "و حال دیگر ما براستی نمیتوانیم بیش از این تحملی از خود در مقابل توهین به مقدسات، پدران و خدایانمان نشان دهیم، یا تو او را از توهین و تمسخر ما بازدار و یا خود با او همزبان شو و به او بپیوند تا ما بتوانیم در مورد این قضیه تصمیم بگیریم".

این تمام چیزی است که در مورد آزار مسلمانان در مکه گزارش شده است. آنچه آنها گفته اند تنها یک اخطار بود و حتی به تهدید نیز کشیده نشده است. در واقع تا زمانی که ابوطالب زنده بود و حتی بعد از مرگ وی تا زمانی که محمد در مکه بود هیچ صدمه ای به وی زده نشده بود و هیچیک از یارانش نیز آزاری ندیده بودند.

تنها گزارشی که از خشونت و برخورد فیزیکی علیه مسلمانان در تاریخ گزارش شده است، کتک خوردن خواهر عمر، به جرم اینکه وی اسلام آورده بود و عمر او را مورد ضرب و شتم قرار داده بود است، و از اتفاق همین قضیه نیز موجب پذیرش اسلام از طرف وی شد. اما حتی این برخورد را نیز نمیتوان یک آزار مذهبی نامید، بلکه تنها میتوان آنرا خشونت خانوادگی دانست زیرا عمر انسانی کج خلق و غیر قابل پیشبینی و زود رنج بود که به آسانی کنترل اعصاب خود را از دست میداد و دست به خشونت می برد. اما حتی این حدیث نیز ممکن است درست نباشد، زیرا عمر خود در جای دیگر طریقه اسلام آوردن و آشنایی خود با اسلام را به گونه ای دیگر نقل کرده است.

پس پرسش اینجا مطرح میشود، اگر هیچ آزاری علیه مسلمانان وجود نداشت، چه کسی آنها را از خانه هایشان رانده بود؟ ما میدانیم که بسیاری از آنها خانه های خود را رها کردند و به حبشه و بعدها به مدینه رفتند. چرا آنها باید خانه های خود را در حالی که هیچ خطری آنها را تهدید نمیکرد رها میسازند؟

پاسخ به این سوال را میتوان در محمد و آنچه در مغز میپروراند یافت. این محمد بود که از آنها خواست که مکه را ترک کنند. در واقع او به آنها دستور داد که مکه را ترک کنند و اینرا نیز از طرف الله بر آنها واجب کرد. آیات زیر به روشنی به این مسئله اشاره میکنند.

سوره انفال آیه ۷۲:

آنان که ایمان آورده اند و مهاجرت کرده اند و با مال و جان خویش در راه ، خدا جهاد کرده اند و آنان که به مهاجران جای داده و یاریشان کرده اند ،خویشاوندان یکدیگرند و آنان که ایمان آورده اند و مهاجرت نکرده اند خویشاوندان شما نیستند تا آنگاه که مهاجرت کنند ولی اگر شما را به یاری طلبیدند باید به یاریشان برخیزید مگر آنکه بر ضد آن گروهی باشد که میان شما و ایشان پیمانی بسته شده باشد و خدا به کارهایی که می کنید بیناست.

اینجا جملات بسیار خشنی هستند که محمد در رابطه با پیروان خودش که مکه را ترک نکردند میگوید. در جای دیگر محمد تاکید بیشتری روی این قضیه میکند.

سوره نساء آیه ۸۹:

دوست دارند همچنان که خود به راه کفر می روند شما نیز کافر شوید تا، برابر گردید پس با هیچ یک از آنان دوستی مکنید تا آنگاه که در راه خدا مهاجرت کنند و اگر سر باز زدند در هر جا که آنها را ببابید بگیرید و بکشید و هیچ یک از آنها را به دوستی و یاری برنگزینید.

در آیه بالا محمد به به باورمندان مکه دستور می دهد که خانه خود را رها کرده و به مدینه بروند. او تا جایی پارا فرا میگذارد که به باقی مسلمانان دستور میدهد اگر برخی از مسلمانان خواستند به مکه برگردند آنها را بکشند که این نوع برخورد با طبیعت دینی اسلام سازگار است. بنابر این ما میدانیم که هرچند محمد تحمل قریش را نیز با دشنامهایش به سر آورده بود، خروج مسلمانان از مکه بخاطر آزار و اذیت بت پرستان مکه نبوده است. هیچ آزاری طرف قریش وجود نداشت. تازه باورمندان مکه را به دلیل اینکه محمد از آنها اینچنین خواسته بود ترک گفتند. تکنیک های اعمال فشار از طرف محمد بر پیروانش آنقدر زیاد بود که او حتی به پیروانش گفت اگر مهاجرت نکنند به جهنم خواهند رفت.

سوره نساء آیه ۹۷:

کسانی هستند که فرشتگان جانشان را می ستانند در حالی که بر خویشان ستم ، کرده بودند از آنها می پرسند : در چه کاری بودید؟ گویند : ما در روی زمین مردمی بودیم زبون گشته فرشتگان گویند : آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن مهاجرت کنید؟ مکان اینان جهنم است و سرانجامشان بد.

محمد نقشه کشیده بود که عربستان را فتح کند و ایران را مطیع عربستان سازد.

پرسشی که طبیعتاً مطرح میشود این است که "چرا؟" چرا محمد باید طرفدارانش را مجبور میکرد تا در حالی که تحت فشار نبودند از شهر خود مهاجرت کنند؟ چرا وی باید آنها را وا میشد داشت که خانه و کاشانه خود را ترک کنند؟ این عمل محمد آنقدر نامعقول بوده است که حتی تاریخدانان غربی و اسلامشناسانی همچون اسپرنگر (Sprengr) و سر ویلیام مویر (Sir

(William Muir) نتوانسته اند نقشه ای را که محمد در مغز خود از همان روزهای آغازین که عده ای واقعا باور کرده بودند او پیامبر خدا است می کشید ببینند.

مورن در "زندگی محمد" از هشامی نقل قول میکند:

قریش هنگامی که آگاه شد ابوطالب در بستر مرگ افتاده است، گروهی را فرستاد تا طرفین بر سر مسائلی با یکدیگر به توافق برسند و محدودیت ها از پیش روی محمد بعد از مرگ ابوطالب برداشته شود. پیشنهاد قریش این بود که قریشیان بر سر باورهای باستانی خود بمانند و محمد نیز تعهد کند که از سوء استفاده و تمسخر و یا دخالت در باورهای قریشیان خود داری کند و قریشیان نیز از آن طرف تعهد کنند که معترض به باورهای محمد نباشند. ابوطالب محمد را فراخواند و این پیشنهاد منطقی را با او در میان گذاشت. محمد پاسخ داد "نه، اما یک کلمه (یا شعار) وجود دارد که اگر شما آنرا تصدیق کنید، میتوانید با آن تمام عربستان را تسخیر کند و عجمان (ایرانیان) را مطیع خود سازید. ابوجهل گفت "خوب است!" محمد گفت "یک کلمه نیست، بلکه ده کلمه است، بگو، هیچ خدایی جز الله وجود ندارد، و در کنار او هیچ چیزی را نپرست." و آنها خشمگینانه دست هایشان را به هم میزدند، و گفتند "پس تو قطعاً مایلی که ما خدایانمان را به یک خدا تبدیل کنیم؟ این یک پیشنهاد بسیار عجیب است!" و به یکدیگر میگفتند "این شخص، کله شق و لجوج است. از او نمیتوان هیچ امتیازی نسبت به آنچه بدان میل دارد گرفت. بازگردیم، و در مسیر ایمان نیاکانمان قدم برداریم، تا اینکه خدا بین ما قضاوت کند"، پس برخاستند و بازگشتند. هشامی برگ ۱۳۶

از ماجرای بالا میتوان حقایقی را دریافت.

الف. قریش مسلمانان را آزار نمیداد و رئیس قبیله تنها از محمد میخواست که به اعتقادات آنها توهین نکند.

ب. محمد بر ادامه رفتار فرسایشی علیه مردم مکه و عقایدشان مصمم بود.

پ. محمد در رویای تسخیر عربستان و مطیع ساختن عجمان (ایرانیان) از اعراب بود.

آشکار میشود که محمد وقتی در مکه بود و بیش از تعداد بسیار اندکی طرفدار نداشت، در حال رویا بافی برای فتح عربستان و مطیع ساختن ایران بوده است. آیا این شایسته یک پیامبر خدا است که "تسخیر کردن" و "مطیع کردن" را زشت نپندارد؟ از یک پیامبر که توسط خدا انتخاب میشود باید انتظار داشت که نوری برای انسانها باشد، عقایدی پیشروتر و نیکوتر برای راهنمایی آنها، آموزش و آزادی انسانها داشته باشد، نه اینکه به فکر تسخیر و مطیع ساختن آنها باشد. اینها افکار یک پیامبر خدا نیستند بلکه افکار یک کشورگشا و یک سلطه گر است. اینها تفکرات کسانی است که به فکر حکومت مرکزی و مطیع کردن همگان بوده اند همچون چنگیزخان، ناپلئون، هیتلر و حتی صدام حسین، نه افکار یک پیامبر که باید پرتوافکن عشق و دلسوزی و رحمت و سایر زیبایی های روحانی باشد.

پیامبر اسلام قطعاً یک نمونه آشکار مگالومانیا (Megalomania) است. او دچار بیماری جنون/افسردگی (manic/depressive) بود. او وقتی سر شوق بود آن رویاهای تسخیر جهان را در سر میپروراند و وقتی افسرده میشد نقشه های خودکشی را در سر می پروراند.

Megalomania نوعی اختلال روانی است. افرادی که دچار این بیماری میشوند خود را به غلط بسیار مهم و یا قدرتمند می انگارند و گمان میکنند میتوانند کارهای بزرگ انجام دهند. معمولاً این افراد دچار افسردگی شدید میشوند زیرا آنچه در اطرافشان میگردد به آنها نشان میدهد که دچار آن قدرت و اهمیتی که به آن فکر میکردند نیستند و این مسئله ضربه شخصیتی بزرگی به آنها میزند "مترجم

صحیح بخاری، جلد پنجم، کتاب ۸۷ شماره ۱۱۱

صحیح بخاری، جلد پنجم، کتاب ۸۷ شماره ۱۱۱

و حی از طرف خداوند برای مدتی قطع شده بود و پیامبر از این بابت بسیار ناراحت بود، چنانکه شنیده شده است او چندین بار قصد پرتاب کردن خود از بالای کوه های بلند را داشت، اما هر وقت میخواست این کار را عملی بکند جبرائیل در مقابلش ظاهر میشد، و به او میگفت "ای محمد تو قطعاً در حقیقت پیامبر الله هستی". و در نتیجه قلب محمد ساکت میشد و آرامش پیدا میکرد و به خانه باز میگشت. و هرگاه مدت زمان نازل شدن وحی طولانی میشد، او همانکار را تکرار میکرد، اما هرگاه به بالای کوه میرسید جبرائیل بر او نازل میشود و آنچه قبلاً گفته بود تکرار میکرد.

این تغییر حالت به ما سرنخ هایی میدهد که پیامبر اسلام یک پیامبر خدا نبوده است، بلکه یک بیمار بوده است که دچار تعادل روانی نبوده است و به بیماری جنون/افسردگی دچار بوده است. رویاهای تسخیر کردن و مطیع ساختن برای وی بسیار جدی و قوی بودند، و این نوع رویاها افکار درونی وی را با چنان حرارتی در خود حل کرده بودند که قدرت تشخیص خوب و بد را

از ضمیر وی زوده بودند. برای وی سلطه بر دیگران داشتن به هدف اصلی تبدیل شده بود. و هیچ چیز نمیتوانست وی را از رسیدن به این هدف بازدارد. او آنچنان با شور و متقاعد کننده دروغ گفته بود که حتی خود را هم گول زده بود، چون الهامات قبلی وی معلول خیالاتش بودند، وقتی که آن الهامات نیز قطع شدند او به ساختن آیات ناشی از وحی های قلبی و رویاهایی که خود را در آنها بزرگ می انگاشت با پشتکار قابل توجهی ادامه داد. آدمهایی مثل محمد و هیتلر که دچار مگالومانیا هستند معمولاً انسانهایی فرمند هستند با نوعی شخصیت و ادراک کننده که مخاطبان خود را با سخنرانی هایشان، جاذبه های شخصیتیشان، اعتماد به نفسشان هیپنوتیزم میکنند. نگاه کردن به اینکه چگونه هیتلر با سخنرانیهای تحریک کننده و قوی که در فضای اطمینان و دلگرمی ایراد شد و اذهان میلیونها مخاطب آلمانی وی را به تسخیر خود در آورد، شاید بتواند به ما سرنخ هایی از آنچه در ذهن رسول الله میگذرد بدهد و برای ما راز مسحور گشتن همراهان و هواداران ساده و خام وی را شرح دهد.

محمد در حالی در کنار بستر مرگ عمویش ابوطالب قرار گرفت، که رویای تسخیر عربستان و مطیع کردن ایران قدرتمند را در سر میگذراند، حتی وقتی که طرفدارانش هیچ نبودند مگر مشتبی از افراد کم تعداد که مشق نظامی نیز ندیده بودند و هرگز قصد جنگیدن و یا دفاع از خویش را نداشتند. اما محمد تنها یک خیالباف نبود، محمد رویاهای خود را با استقامت و یکدندگی دنبال میکرد و حاضر بود همه چیز را برای رسیدن به بزرگی و الایی که برای خود میخواست قربانی کند. حاضر بود کسانیکه با او مخالفت میورزیدند را بکشد. کسانی را که به او پشت میکردند را سلاخی کند، کسانیکه او را نکوهش میکنند و از او انتقاد میکنند را ترور کند. حاضر بود برای رسیدن به رویاهای خود تمام جمعیت یهودی و مسیحی شبهه جزیره عربستان را حذف کند و یکی از ظالمانه ترین قتل عام ها را در حق یهودیان مدینه و خیبر انجام دهد. او داستانهای خیالی اجنه و فرشته ها را میساخت و طرفدارانش را با داستانهای دیدار خود از بهشت و جهنم فریب میداد تا این افراد زودباور و بی پروا را تربیت کند. محمد الله را نیز اختراع کرد و ادعا کرد که پیام آور الله است و با او در ارتباط مستقیم است تا بتواند اطاعت بی چون و چرا و همه جانبه طرفدارانش را برای خود از این طریق بدست آورد.

روایه های او وسعت زیادی داشت و نقشه هایش کامل بود. زمانبندی او برای اجرای نقشه هایش عالی بود و اشخاصی که او با آنها کار میکرد بسیار افراد مناسبی بودند. اعراب آن دوران خرافاتی، متعصب، تندرو، جاه طلب، ظالم، وحشی، کله شق، شوینیس و بالاتر از همه اینها ساده لوح و زودباور بودند. طمع تسخیر عربستان و مطیع ساختن ایرانیان در زمان بسیار مناسبی در محمد شکل گرفته بود.

اما او چگونه میتوانست بدون ارتش رویاهایش را به واقعیت تبدیل کند؟ چطور میتوانست طرفدارانش را قانع کند تا برخیزند و در مقابل برادران و پدران و دوستان خود شمشیر بدست گیرند؟ او باید نارضایتی را ترویج میکرد. او باید دشمنی و عداوت را در حالی که هیچ عداوتی وجود نداشت ایجاد میکرد. او باید برادر را علیه برادر تحریک میکرد و بین مردم نفاق می افکند تا آنها با کمال میل اسلحه به دست گیرند و یکدیگر را به فرمان او سلاخی کنند. بنابر این او از یک سو به خدایان قریش دشنام میفرستاد و با عبارات زشت آنها را توصیف میکرد، تا آنها را برانگیزد و آنها را تحریک کند تا بین طرفدارانش و قریشیان دشمنی ایجاد کند و باعث درگیری شود. از طرف دیگر طرفدارانش را مجبور کرد که سختی تبعید را تحمل کنند و به سرزمین اجنبی سرازیر شوند. بنابر این او گروهی را علیه گروه دیگری قرار داد و باعث شد که طرفدارانش احساس کنند مورد آزار قریشیان قرار گرفته اند. حال آنها فقیر، دلزخم و ستم کشیده بودند. محمد به این خشم و تندی نیاز داشت تا بتواند سلطه خود را بر آنها گسترش دهد و اطاعت آنها را به دست بیاورد. برای حکومت کردن او باید اختلاف بوجود می آورد.

برای اینکه بخواهی بر مردم نادان حکومت کنی و آنها را مطیع خود سازی، باید به آنها دشمنی بدهی. هیچ چیز نمیتواند مردم را بیشتر از یک دشمن مشترک دور شما جمع کند. این در واقع قدیمی ترین حيله درون این کتاب است که توسط تمام دیکتاتورها در طول تاریخ بشریت استفاده شده است. حتی خمینی هم همین سیاست را برای تقویت تسلط خود برای کسانیکه گول دروغهایش را میخورند استفاده کرد.

محمد همانطور که خود در قرآن رجز خوانی میکند "مکرو و مکر الله، والله خیر ماکرین" خود یک استاد فریبکاری بود. او توانست میان مردمی که علی رغم نادانی و تعصباتشان هرگز از خود نابررداری مذهبی نشان نداده بودند، خشم مذهبی ایجاد کند. حال محمد طرفدارانی را اطراف خود داشت که مالباخته، ناراضی و عصبانی بودند. آنها آماده بودند تا برایش بجنگند و به او کمک کنند تا رویای خود را به واقعیت تبدیل کند. "اطاعت از خدا و رسولش" به شعار حزبی اسلام تبدیل شد، و البته طبق معمول الله در وحی هایش اختیارات کامل را به محمد میبخشید.

آنچه می توانم جز رساندن پیام او و انجام دادن رسالت‌های او نیست و هر که خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، نصیب او آتش جهنم است که همواره در آن خواهند بود.

این مسئله بسیار شایان توجه است که قریش بعد از سالها مورد شماتت زبانی قرار گرفتن از طرف محمد، او و طرفدارانش را تحریم اقتصادی کرد. قریشیان هیچ چیز به آنها نمی‌فروختند و هیچ چیز از آنها نمی‌خریدند و با هیچ یک از آنان ازدواج نمی‌کردند. آنها ممکن است حتی او را تهدید کرده باشند که در صورتی که توهین کردن به خدایانشان را قطع نکنند او را تنبیه خواهند کرد. در این مدت محمد خود و اعضای خانواده اش (به جز ابولهب) را در شعب ابوطالب محصور کرد. این حبس خود خواسته ۳ سال طول کشید. در این مدت، آنها تنها در زمان حج خارج می‌شدند و وقتی مراسم حج به پایان می‌رسید باز می‌گشتند. اما وقتی قریش به آنجا حمله کرد، به نظر می‌رسید، از اینکه در خیابانها نیست و به خدایانشان قبیحانه پرخاش نمی‌کند، خشنود است. اگر قریشیان می‌خواستند مسلمانان را آزار دهند یا آنها را بکشند، فرصتهای زیادی برای اینکار داشتند. اما آنها هیچ نشانی از خشونت علیه مسلمانان از خود نشان ندادند. هر چند در مقایسه با سه قبیله یهودی مدینه که محمد آنها را منهدم کرد، ناپود کردن محمد و خانواده اش برای قریش بسیار آسانتر بود.

با اینحال، قریش هرگز در مورد پیامبر و حرکت‌هایش وقتی می‌شنید که تعداد طرفدارانش در مدینه در حال افزایش است، مشکوک نبود. لحن پیام محمد آکنده از جنس تیرگی و نابودی بود و اعمال او در قبال مکیان بطور محسوسی خصومت آمیز بود. بنابر این طبیعی بود که مکیان بیناک حرکت‌های او باشند و او را به دقت زیر نظر بگیرند. کنجکاوی آنها وقتی بیشتر شد که دانستند پیامبر شبانگاه دیداری با زائران مدینه در عقبه در حومه مکه داشته است. مکیان با مردم یثرب (مدینه) در جنگ نبودند اما به هر حال مردم مدینه بیگانه به شمار می‌آمدند. پیامبر با آنها چکار داشته است؟ چرا او داشت با بیگانگان طرح توطئه می‌ریخت و هدف او از این ملاقات مخفیانه در نیمه شب چه بود؟ ما نمیتوانیم بر قریشیان برای اینکه نگران امنیت خود بودند و آن گردهم آبی مخفیانه را یک تداخل بیجا در مسائل شهرشان تلقی کردند خرده بگیریم.

این مسئله آنها را مجبور کرد تا یکدیگر را ملاقات کنند تا مسائل را با یکدیگر سبک سنگین کنند. نتیجه آن ملاقات روشن نیست، اما آن ملاقات باعث شد تا محمد با دوست خود ابوبکر از شهر فرار کند.

محمد بعدها آن لحظه را یادآور میشود و گمان میبرد که شاید آنها نقشه کشیده بودند که او را دستگیر کنند، بکشند یا تبعید کنند. اما هیچ مدرکی برای اثبات هیچکدامیک از این اتهامات وجود ندارد، حتی به نظر می‌رسد خود محمد با خدای علیمش (دانای همه چیز) نیز از نتیجه آن ملاقات اطمینان نداشته است.

سوره انفال آیه ۳۰

و آن هنگام را به یادآور که کافران در باره تو مکرری کردند تا در بندت افکنند یا بکشندت یا از شهر بیرون سازند آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است.

در مدینه

بعد از اینکه محمد و ابوبکر از مکه فرار کردند. خانواده هایشان برای چندین هفته در مکه بازماندند. اما هیچ اتفاقی برای آنها پیش نیامد و قریش آنها را آزار نداد و به هیچ شیوه ای اذیت نکرد. هر چند همانطور که موتر دریافت است "این نابخردانه نبود که آنها بصورت گروگان علیه هرگونه تاخت و تاز خصمانه ای از طرف مدینه نگهداری می‌شدند. این واقعیتها ما را وا میدارد تا در مورد تنفر شدید و خشونت تلخی که همیشه سنت حاضر است به قریش نسبت دهد شک کنیم. همچنین این واقعیت که اولین تجاوز و حمله بعد از هجرت تنها از سمت محمد و طرفدارانش صادر شد در هماهنگی با همین بینش است. مردم مکه تنها زمانی مجبور شدند برای دفاع از خود پناه به سلاح ببرند که چندین کاروان که غارتگران (محمد) در کمین آنها نشسته بودند غارت شدند و در نتیجه خونشان ریخته شده بود".

این واقعیت که ابوبکر و محمد اطمینان داشتند خانواده هایشان در مکه در امان خواهند بود به آشکاری نشان میدهد که خشونت و عداوتی که به قریش علیه مسلمانان نسبت داده میشود یک اغراق و تنها یک بهانه است برای توجیه حمله ای که محمد به مکه کرد. هیچیک از مسلمانان تبعید نشده بودند، همه آنها قادر بودند از روی میل و اراده خود مهاجرت کنند. عده

ای از آنها توسط خانواده هایشان دستگیر شده بودند و عده ای نیز که برده بودند نتوانستند فرار کنند. باقی آنها بدون هیچ ممانعتی از طرف قریش به محمد پیوستند.

وقتی محمد به مدینه رسید، مسلمانان حدود دویست مهاجر و شاید مقدار برابر اهل مدینه از قبایل اوس و خزرج بودند که او را باور کرده بودند. مکیان غیر ماهر بودند و کارهایی را در زمین ها و کشاورزی پیدا کردند. آنها اکثراً بعنوان کارگر برای یهودیان ثروتمند کار میکردند. این برای آنها دشوار بود. باور به الله خوب بود اما نمیتوانست آنها را سیر کند. محمد میدانست که نمیتواند اطرافیان را تا زمانی که نیازهای زمینی آنها را اشباع نکرده است در کنار خود نگه دارد، علاوه بر این، او برای هدف خاصی آنها را مهاجرت داده بود. برای اینکه برایش بجنگند تا او بتواند بر عربستان سلطه بیابد و ایران را مطیع سازد.

هرچند گروه کوچکش فاقد صلاحیت لازم برای کارهای نظامی بودند، اما او به یارانش که خانه هایشان را ترک گفته بودند قول خانه های زیبا را داده بود. و اکنون زمان آن بود که یا به وعده خود وفا کند یا با آشوب و ارتداد یارانش روبرو شود.

سوره نحل آیه ۴۱

به آنان که مورد ستم واقع شدند و در راه خدا مهاجرت کردند در این جهان جایگاهی نیکو می دهیم و اگر بدانند اجر آخرت بزرگ تر است.

محمد از کجا میخواست جایگاهی نیکو در این دنیا بدهد؟ مطمئناً الله قادر نبود خودش اینکار را انجام دهد، و این هنگامی بود که او باید نقشه ای را که سالها قبل کشیده بود به اجرا بگذارد. مسلمانان تسخیر عربستان و مطیع ساختن عجم، تنها با چند پیرو میسر نبود، اما با تاختن به کاروانها و غارت اموال آنها میسر بود.

پیامبر یک راهزن از آب در می آید.

پس پیامبر به یک راهزن تبدیل میشود و بنابر این دیگر نطق نمیکند که "با مردم به نیکی سخن بگو" (سوره بقره آیه ۸۳)، "و بر آنچه آنها میگویند صبور باش و به وجهی پسندیده از آنها دوری جوی" (سوره مزمل آیه ۱۰). او آغاز به خون خواهی میکند و "قاتلو" (بکشید) به تکیه کلام الله در پیغامهای بعدیش تبدیل میشود.

در شش ماه اول رسیدن محمد به مدینه، هیچ چیز مهمی اتفاق نیافتاد. همه مهاجرین شامل خود محمد مجبور بودن برای در آوردن خرج غذا و پناهگاه خود مبارزه کنند.

هرچند افکار محمد افکار صلح نبود. او نقشه هایی داشت، نقشه هایی بزرگ. تعداد طرفدارانش در حال زیاد شدن بود. برخی مکه را ترک میکردند و به سایر مهاجرین میپیوستند و برخی اسلام را در مدینه قبول میکردند. حالا او در جایگاهی بود که میتواند به دسته ای از جنگجویان فرمان دهد. اما مردم مدینه تنها ضمانت داده بودند که از محمد در صورت حمله دفاع بکنند، نه اینکه در حمله او به قریش به او بپیوندند.

پس بجای حمله به مکه، در دسامبر ۶۶۲ میلادی، در ماه رمضان، هفت ماه پس از رسیدن او به مدینه، محمد عموی خود حمزه را گسیل داشت تا فرمانده گروهی سی نفری از پناهندگان بشود و به یک کاروان مکی که از سوریه باز میگشت و ابوحکم (ابو جهل) آنها هدایت میکرد حمله ای غافلگیرانه کنند. این کاروان توسط حدود ۳۰۰ مرد نگهبانی میشد. حمزه مجبور شد دست خالی به مدینه برگردد و ابوحکم به سوی مکه به راه خود ادامه داد. این اولین رویارویی بود که توسط محمد آغاز شد، که بخاطر کمبود نیرو و نقشه کشیدن ضعیف و غلط با شکست روبرو شد. خدایی که به پیامبر گفته بود به کاروان ها حمله کند و اموال آنها را غارت کند به او نگفته بود که چگونه باید اینکار را انجام دهد. و پیامبر مجبور بود مانند هر دزد تازه کار دیگری خود با آزمون و خطا این را بیاموزد.

اتفاق بعدی در ژانویه سال ۶۲۳ میلادی رخ داد، در آن زمان محمد نیروهایی دوبرابر نیروهای پیشین را به فرماندگی عبید ابن حارث به سراغ کاروان دیگری که ابوسفیان توسط ۲۰۰ مرد آنرا محافظت میکرد فرستاده شد. اینبار قریش وقتی شترهایشان در حال چریدن در سرچشمه ای در دشت ربیع بودند غافلگیر شدند و چند تیر رد و بدل شد، اما مهاجمان وقتی دیدند تعدادشان بسیار کمتر از تعداد مردان کاروان است عقب نشینی کردند.

یک ماه بعد حمله دیگری به فرماندهی جوانی به نام سعد، با بیست نفر در همان مسیر، سازمان داده شد. او قرار بود تا وادی ای به نام خرار که در راه مکه قرار داشت پیش برود و در انتظار کاروانهایی که قرار بود از آن مسیر عبور کنند کمین کند. مانند اکثر گروه های غارتگر بعدی، که میخواستند کاروانها را غافلگیر کنند، شب ها حرکت میکردند و روزها پنهان

میشدند. اما با اینکه بسیار با دقت و احتیاط عمل میکردند در صبح پنجم دریافتند که کاروان یک روز قبل از آنجا گذشته است و دست خالی به مدینه بازگشتند.

این حملات در زمستان و بهار سال ۶۲۳ میلادی اتفاق افتاد. در هر حمله، محمد نشان سفیدی را روی یک چوبدستی یا نیزه سوار میکرد و به رهبر در هنگام عزیمت میداد. اسامی این پرچمداران و نام رهبرهای این حملات و سایر حملاتی که اهمیت داشتند با دقت در احادیث ثبت شده است.

پیامبر و مردانش در سه نقشه دزدی و غارت دیگر شکست خوردند. در ابوا و بوات و عشیره.

نخله، یک شکاف

بیش از یکسال گذشته بود و علی رغم تلاشهای بسیار محمد برای غارتگری، هیچ یک از این دست درازی ها موفقیت آمیز نبود. پیامبرمگالوماتیک الله سرانجام دریافت که باید با اهداف کوچکتری آغاز کند. بنابر این وقتی شنید کاروان کوچکی که ۴ نفر آنرا نگاهبانی میکردند و از مکه به طائف میرفت، فرصت را غنیمت شمرد و عبدالله ابن جحش را همراه با سه مهاجر دیگر برای غارت این کاروان فرستاد.

گروه رانزان از نخله که دره ای است بین مکه و طائف و نخلهای خرمایش از شهرت برخوردار هستند رفتند و در آنجا کمین کردند. پس از مدت کوتاهی کاروانی با باری سرشار از شراب، کشمش و چرم هویدا شد. این کاروان توسط چهار مرد قریشی نگاهبانی میشد که وقتی بیگانه های مهاجم را دیدند هراسان شدند و به حالت دفاعی در آمدند. یکی از همراهان عبدالله (نام وی عکاشه بن محصن بوده است) برای اینکه نگاهبانان فریب بخورند سر خود را تراشیده بود تا نگاهبانان گمان کنند آنها از حج عمره باز میگردند زیرا این اتفاق در ماهی افتاد که مراسم حج برگزار میشد. کاروانیان با دیدن آنها اطمینان حاصل کردند که آنها دزد نیستند و شترهایشان را به چرا کردن رها کردند و خود به فراهم ساختن غذایشان مشغول شدند. یکی از مردان عبدالله (واقد بن عبدالله) پیش رفت و تیری را رها کرد و آن تیر یکی از مردان کاروان (عمرو بن حضرمی که سرکاروان قریش بود) را درجا از پای در آورد. سپس همگی به سرعت به کاروان نزدیک شدند و دو نفر از نگاهبانان را اسیر کردند و اموال کاروان را به سرعت بردند و به مدینه آوردند. در این میان یکی از نگاهبانان فرار کرد.

وقتی که به مدینه بازگشتند، پیروان محمد از اینکه فرستادگان رسم عدم خصومت در ماه های حرام را زیر پا گذاشته بودند ناراضی بودند. این عمل آنها بر پیامبر الله نیز دشوار افتاد و او تظاهر به عصبانیت کرد. او تمامی اموال ضبط شده را تصاحب کرد و مردان اسیر شده را زندانی کرد و ناخشنود بودن خود را نشان داد. اما پیامبر چاره ساز آیه دیگری از جانب الله از آستین خود در آورد و گناه آنان را پوشانید.

سوره بقره آیه ۲۱۷

تو را از جنگ کردن در ماه حرام می پرسند بگو : جنگ کردن در آن ماه ، گناهی بزرگ است اما بازداشتن مردم از راه حق و کافر شدن به او و مسجدالحرام و بیرون راندن مردمش از آنجا در نزد خداوند گناهی بزرگ تر است ، و شرک از قتل بزرگ تر است آنها با شما می جنگند تا اگر بتوانند شمارا از دینتان بازگردانند از میان شما آنها که از دین خود بازگردند و کافر بمیرند ، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده و جاودانه در جهنم باشند.

بعد از ساختن این آیه، محمد یک پنجم از غنیمت بدست آمده را برای خود برداشت و بقیه را به مهاجمین داد و آنها نیز آنرا بین خود تقسیم کردند.

قبل از اینکه عبدالله به نخله برسد، دو نفر از مردانش سعد وقاص و عتبه بن غزوان، شترهای خود را که درحال چریدن در بیابان بودند گم کردند. آنها برای یافتن شترهایشان به راه افتادند و نتوانستند در هنگام حمله در کنار بقیه باشند. وقتی عبدالله به مدینه بازگشت، آن دو مرد هنوز بازنگشته بودند. محمد گمان کرد که ممکن است آنها توسط قریشیان اسیر شده باشند، لذا از آزاد کردن اسیران در ازای فدیة خودداری ورزید. از محمد نقل شده است که گفت "اگر شما دو مرد مرا بکشید، هرآینه من نیز مردان شما را خواهم کشت". اما بلافاصله بعد از اینکه آن دو نفر از بیابان بازگشتند، محمد قبول کرد که اسرا را به فدیة آزاد کند. محمد هرکدام از آنها را در ازای چهل اونس (حدود یک کیلو و صد گرم) نقره آزاد کرد.

حمله به کاروانهای تجارتی، جنگیدن در ماه های حرام، فریب دادن و کشتن مردم بیگناه، دزدیدن غیر مشروع مال التجاره، گروگان گیری، تقاضای فدیة برای آزادی آنها، تهدید به مرگ کردن و... کارهایی نیستند که بتوان از یک پیامبر خدا انتظار داشت. کاری که پیامبر کرد یک بزه و جنایت بود، و هیچ توجیهی برای آن وجود ندارد.

تنها در آن موقع بود که قریش متوجه شد دشمن به قوانین و اصول احترامی نمیگذارد. این نکته شایان توجه است که اولین خونی که بین مسلمانان و ناباوران ریخته شد، توسط یک مسلمان ریخته شد. مسلمانان هیچوقت قربانی خشونت نشده بودند، آنها همیشه دیگران را قربانی خشونت میکردند، و متجاوز و محرک بودند.

این هشام نیز تایید میکند که "این اولین غنیمتی بود که مسلمانان به چنگ آوردند، اولین اسیری که گرفتند، و اولین شخصی که مسلمانان کشتند".

گفته میشود که پیامبر عبدالله را به دلیل این موفقیتش امیر المومنین خواند، صفتی که بعدها توسط خلفا نیز استفاده شد.

این حمله نشان داد که پیامبر و دار و دسته اش نه برای جان انسانها ارزشی قائل بودند نه برای ماه های حرام که همه جا به آنها احترام گذاشته میشد. اما قریش همچنان تلافی نکرد. هرچند همچنان برخی از مسلمانان در مکه بودند، قریش هیچ خشونت یا عمل تلافی جویانه ای نسبت به آنها نشان نداد. این را میتوان با کار محمد مقایسه کرد که عده ای را بخاطر خطای عده ای دیگر تنبیه میکرد. وقتی مردان محمد نگاهبانان کاروان را در نخله اسیر کردن، او کاملاً آماده بود تا آنها را با فرض اینکه آن دو نفر از طرفدارانش توسط قریش دستگیر و کشته شده اند بکشد. حتی اگر این ماجرا درست بود نیز یک پیامبر خدا چگونه میتواند اشخاصی را بخاطر گناه دیگران بکشد؟ در واقع دهشتناک ترین عمل پیامبر و بیعدالتی او قتل عام مردان بنی غریظه است که در تلافی کشته شدن یک مسلمان توسط یک یهودی بود، به دلیل اینکه آن مسلمان قبلاً یهودی دیگری را کشته بود.

بعد از تاراج در نخیله، پیامبر چپاولگری های بسیار سود آور خود را گسترش داد و به یک متخصص در چپاول و جنگ آوری تبدیل شد. کاروانهای بیشتری مورد حمله قرار گرفتند و غنیمتهای بیشتری تابوتهای محمد را پر کرد و دار و دسته اش را ثروتمند ساخت. در اینجا بود که پیامبر آیاتی را ساخت که جنگیدن و کشتن را تبلیغ میکنند، مانند آیه زیر،

سوره حج آیات ۳۷ تا ۴۱

به بزرگی یاد کنید و نیکوکاران را بشارت ده؛ خدا از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند ، و خدا خیانتکاران ناسپاس را دوست ندارد؛ به کسانی که به جنگ بر سرشان تاخت آورده اند و مورد ستم قرار گرفته اند ، رخصت داده شد و خدا بر پیروز گردانیدنشان تواناست؛ آنهایی که به ناحق از دیارشان رانده شده اند جز آن بود که می گفتند : پروردگار ما خدای یکتاست؟ و اگر خدا بعضی را به وسیله بعضی دیگر دفع نکرده بود ، دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدهایی که نام خدا به فراوانی در آن برده می شود ویران می گردید و خدا هر کس را که یاریش کند ، یاری می کند و خدا توانا و پیروزمند است.

توجه کنید که پیامبر چگونه واقعیت ها را عوض میکند تا طرفدارانش را تحریک کند که آنها دیوانه وار آدم بکشند . همچنانکه دیدیم، به مسلمانان "تاخت آورده" نشده بود و آنها از خانه هایشان رانده نشده بودند. قریش آنها را به خاطر اعتقادشان به خدا مورد آزار قرار نداده بود. این آیات فتنه انگیز همگی دروغ بودند. اما او میخواست که لشگریانش را تحریک کند که برای جنگ آوری اعلام داوطلبی کنند و به او کمک کنند تا رویای تسخیر عربستان و مطیع ساختن عجم خود را به واقعیت تبدیل کند.

یک قرارداد در مدینه نوشته شده بود که سکنه مدینه را متعهد میکرد در صورتی که مدینه مورد حمله مکیان قرار گرفت از محمد حفاظت کنند. اما این قرارداد آنها را متعهد نساخته بود تا در تاخت و تازها شرکت کنند تا اموال دیگران را تاراج کنند و پیامبر را از غنیمتهای این تاراجها غنی سازند. راه حل برای این قضیه طبق معمول در یک وحی پیدا شد.

سوره بقره آیه ۲۱۶

جنگ بر شما مقرر شد ، در حالی که آن را ناخوش دارید شاید چیزی را، ناخوش بدارید و در آن خیر شما باشد و شاید چیزی را دوست داشته باشید و برایتان ناپسند افتد خدا می داند و شما نمی دانید.

در اینجا ما باید از خود بپرسیم، چه چیزی یک مرد را پیامبر خدا میکند؟ مگر نه اینکه اعمال او و افعال نیک او؟ پیامبر چه برتری ای نسبت به دزدهای معمولی داشت؟ نسبت به راهزن ها، آدمکش ها، اوباش و جنایتکاران؟

پرسش پایانی

آیت الله گرامی، به نظر میرسد در نامه شما این کار محمد به دلیل اینکه سر انجام آن توجیه شده بود، تایید شده است. شما اصلا به اینکه کاری که او کرده است، غیر اخلاقی، متقلبانه و ظالمانه بوده است، کاری نداشته اید و گویا به نظر شما تنها چون او پیامبر خدا است، هر آنچه او انجام داده است هرچند بگونه ای آشکار غیر عادلانه باشد، درست بوده است.

مسئله مهم این نیست که محمد چه کسی بوده است و چه کرده است، محمد مرده است و کارهایش به تاریخ پیوسته اند. مسئله اینجا است که ما که هستیم؟ در مورد اجتماعی که یک قاتل، یک آدمکش حرفه ای، و یک دزد غارتگر را بعنوان رهبر معنوی خود انتخاب کند چه میتوان گفت؟ در مورد ما چه میتوان گفت؟ در مورد ارزشها و اخلاقیات ما، وقتی که ما شخصی مانند محمد را معلم و الگوی خود قرار میدهیم؟ ما چگونه میتوانیم به یک جامعه روحانی تبدیل شویم، در زمانی که محمد عزیز ما یک قاتل بوده است؟ ما چگونه میتوانیم ارزشهای انسانی چون تحمل، برابری، عدالت و عشق را در جامعه احیا کنیم در حالی که رهبر روحانی ما هیچکدام از این ارزشها را نداشت؟ اینها سوالاتی است که کشور ما باید به آن در این لحظات حساس تاریخش پاسخ بدهد. این اولین بار بعد از ۱۴۰۰ سال زیستن در شرایط ترور و وحشت و چشم بسته بودن است که ما به فرصت دیدن خود و پرسش و مواجهه با حقیقت دست یافته ایم.

ما آنچه فکر میکنیم هستیم و ما بر اساس چیزهایی که بدان باور داریم فکر میکنیم. آیا ما هرگز میتوانیم به یک کشور صلح دوست، محبوب، پیشرفته و متمدن تبدیل شویم، در زمانی که به مردی اعتقاد داریم که یک قتل عامگر، یک دروغگو، یک بچه باز، یک دزد، یک آدمکش، یک متجاوز، یک زنباره شهوتران، یک جنگنده متنفر و یک دزد سرگردانه بوده است؟ آیا ما هرگز میتوانیم صلح داشته باشیم، در حالی که پیامبرمان به ما هیچ چیز جز جنگیدن نیاموخته است؟ آیا ما هرگز میتوانیم نسبت به یکدیگر تحمل و بردباری داشته باشیم و تفاوتها را جشن بگیریم، در زمانی که به ما میخواهیم با او در همه چیز برابری کنیم، هیچ چیز جز استهزاء در مقابل کسانی که همچون او بودند نداشت؟ آیا ما هرگز میتوانیم در اجتماعمان به زنان احترام بگذاریم در حالی که راهنمای معنوی ما، شخصی که ما او را معصوم مینامیم، در مورد آنها گفته است که در عقلانیت دچار کمبود هستند، کج دنده هستند، عامل مصیبت هستند و در قلمرو شیطان به سر میبرند؟ آیا ما هرگز میتوانیم تنفیری را که در قلبهایمان نسبت به اقلیتها میسوزد، جایگزین کنیم، درحالی که پیامبرمان گفت، آنها نجس هستند، باید کشته شوند، یا مطیع شوند، تحقیر شوند و جزیه بپردازند؟ آیا ما هرگز میتوانیم یکدیگر را دوست داشته باشیم، در حالی که پیامبرمان گفته است تنفر بورزید؟ آیا این درست نیست که یک رهبر باید پیشرو تر از رهروانش باشد؟ ما چگونه میتوانیم پیشرفت کنیم در حالی که رهبرمان بسیار عقب مانده بوده است؟

شناخت اسلام، و درک حقیقت در مورد آن در نهایت برابر با شناخت خودمان است، و دانستن اینکه چگونه تاریخ ما به اینجا رسیده است، و ما چگونه به اینجا آمدیم؟ پزشکان میدانند که همان لحظه که دلیل یک بیماری کشف شود، علاج آن نیز در همان نزدیکی یافت میشود. الان زمان آن است که ما بعنوان یک اجتماع به دلیل کسالت خود توجه کنیم، شاید بتوانیم علاج را در همین گوشه و کنارها بیابیم.

صفیه، زن یهودی پیغمبر

ترجمه مناظره میان آیت الله العظمی منتظری و دکتر علی سینا. قسمت سوم.

سومین پرسش

پیامبر به خبیر حمله کرد، صفیه را برده خود کرد، و در همان روزی که شوهرش را، پدرش را و بسیاری از اطرافیانش را کشت، به او تجاوز کرد، آیا این روش برخوردی است که یک پیامبر باید داشته باشد؟

در رابطه با ازدواج پیامبر ص با صفیه لازم است به نکته هایی توجه شود:

۱- صفیه دختر حی بن اخطب رئیس قبیله بنی نضیر بود که پدر او در جنگ خیبر و شوهر او کثانه قبل از پیمان صلح کشته شده بودند، و وضع اسیران در آن روزگار از نظر زندگی بسیار بد و طاقت فرسا بود. از این رو به سفارش پیامبر بسیاری از زنهای کفار که اسیر میشدند جهت تامین معیشت یا آزاد میشدند و به ازدواج مردان مسلمان - که معمولا دارای همسر بودند - در می آمدند، و یا بصورت کنیز تحت کفالت مسلمانان قرار میگرفتند. تعدد همسر در آن روزگار امری رایج و بهترین وسیله ممکن برای تامین زندگی زنان بی شوهر - چه رسد به زنان اسیر - میبود.

دکتر علی سینا:

آیت الله منتظری گرامی،

این کاملا درست است که صفیه پدر و همسر خویش و همچنین بسیاری از نزدیکانش را از دست داده بود، اما شما فراموش کردید که بگوید او عزیزان خود را به دلیل اینکه پیامبر آنها را کشته بود از دست داد، کشتن مردان و دزدیدن ثروتها و زنانشان از رسوم غارنشین ها بود. از یک پیامبر خدا انتظار میرود که رسوم وحشیانه غارنشین ها را تکرار نکند و با این تکرار آنها را جاودانه نکند، بلکه معیار ها و روش های اخلاقی جدیدی را بنیان بگذارد.

شما طوری با قضیه روبرو میشوید که گویا پیامبر با ازدواج کردن با این زنها در حق آنها لطفی میکرد و باعث میشد که از بدبختیهایشان رهایی یابند، اما شما ذکر این نکته را که او خود باعث بدبختیها و وضعیت اسفبار آنها شده بود فراموش میکنید، این زنها قبل از اینکه محمد به شهرهایشان حمله کند، عزیزانشان را بکشد و آنها را به بردگی بکشاند، اسیر و بدبخت نبودند.

کاری که پیامبر کرد دقیقا همان کاری است که سارقها و راهزن ها در ایام قدیم میکردند. یک شخص باید کاملا نظام ارزشهای اخلاقی خود را نابود کرده باشد تا بتواند اندکی نیکی در این عمل مطلقا وحشیانه و شرم آور پیامبر ببیند. کشتن مردها و تصرف زنهایشان اعمال دد منشانه ای بودند، هیچ نکته مثبتی در این اعمال شنیع دیده نمیشود.

اگر پیامبر میخواست این زنان بیچاره را از سختی نجات دهد، چرا با زنان مسن تر ازدواج نکرد؟ چرا زیباترین زن را انتخاب کرد؟ صفیه بخاطر زیبایی اش انتخاب شد، این هم حدیثی در مورد این مسئله،

جلد نخست کتاب ۸ ام شماره ۳۶۷

عبدالعزیز نقل میکند:

انس گفت، "وقتی رسول خدا به خیبر حمله کرد، ما نماز فجر را در صبح زود وقتی هنوز هوا تاریک بود خواندیم"، پیامبر جلو من (سوار بر مرکب) حرکت میکرد و ابو طلحه نیز حرکت میکرد و من پشت ابو طلحه حرکت میکردم، پیامبر به سرعت از راه خیبر عبور کرد و زانوی من را پیامبر لمس میکردند، او رانهای خود را برهنه کرد و من سفیدی رانهای او را دیدم. وقتی او به شهر وارد شد گفت "الله اکبر"، خیبر نابود شده است. هرگاه ما به سرزمینی نزدیک میشویم، صبح آنان شر میشود، او این جمله را سه بار تکرار کرد، مردم از سر کارهایشان بیرون آمدند و بعضی از آنها گفتند "محمد (آمده است)"، (برخی از همراهان ما که از ارتش او بودند گفتند (ما خیبر را فتح کردیم، اسیران را گرفتیم و غنائم نیز جمع آوری شدند. دحیه آمد و گفت، "ای پیامبر یک دختر برده از میان بردگان به من بده" پیامبر گفت "برو و هرکدام از دخترهای برده شده را که میخواهی بگیر"، او صفیه بنت حی را انتخاب کرد. مردی پیش پیامبر آمد و گفت "ای رسول الله، تو صفیه بنت حی را به دحیه دادی و او بانوی بزرگ قبایل بنی قریظه و بنی نضیر است، و او برآورنده هیچکس غیر از تو نیست. پس پیامبر گفت "آن دو نفر را (صفیه و دحیه را) بیاورید"، پس دحیه با صفیه آمدند، پیامبر به دحیه گفت، "یک دختر برده دیگر غیر از این را از میان اسرا انتخاب کن"، انس ادامه میدهد، "پیامبر او را آزاد کرد و با او ازدواج کرد."

ثابت از انس پرسید "ای ابو حمزه! پیامبر چه به او پرداخت (بعنوان مهریه)؟"، او گفت، "او خود مهریه خود بود، برای اینکه پیامبر او را آزاد کرد و بعد با او ازدواج کرد." انس ادامه داد "وقتی در راه بودیم، ام سلمه او را لباس (عروسی) پوشانید، و در شب او را بعنوان عروس به نزد پیامبر آوردند.

باتوجه به حدیث بالا، در میابیم که فتح خیبر یک اتفاق کاملاً غیر منتظره بود. به مردم شهر هیچ هشدار داده نشده بود و آنها آماده مقابل شدن با این تهاجم نبودند و این هم کاملاً از پیامبر قابل انتظار است که به قربانیان خود اجازه دفاع کردن از خودشان را نیز ندهد. او ناجوانمردانه بدون هیچ هشدار و اعلام جنگی به آنها حمله کرده بود، در حقیقت کلمه "غزوه" هیچ مفهومی به جز "حمله ناگهانی" ندارد. خیبر هیچ معاهده ای را که قبلاً با پیامبر بسته باشد زیر پا نگذاشته بود، هیچ نشانی از چیزی که بخواهد مسلمانان را تهدید کند وجود نداشت، هرکس را که در مقابلش ایستاد سلاخی کرد و زنهای زیبا را بعنوان برده های جنسی تسخیر کرد، این بود که پیامبر ثروت آنها را میخواست و او تنها به این دلیل به خیبر حمله کرد.

اما پیامبر تنها به اینها هم راضی نشد، او حتی افراد مسن زن و مرد را نیز که نکشته بود و یا بعنوان برده های جنسی تسخیر نکرده بود مجبور کرد که به کشت پپردازند و ۵۰٪ محصولاتش را به او خراج دهند. هر کسی با ذره ای انصاف، میفهمد که این عدالت نیست، کاری که پیامبر کرد شیطانی و غیر مقدس بود.

آیت الله منتظری

۲- پس از اسیر شدن صفیه افرادی آماده ازدواج با او شدند، ولی چون او دختر رئیس قبیله بود و پیامبر ص بخاطر مراعات و حفظ موقعیت اجتماعی او اجازه ندادند آنان با او ازدواج نمایند، خود صفیه نیز ظاهراً از ازدواج با افراد عادی کراهت داشت لذا پیامبر ص به خاطر مراعات موقعیت صفیه حاضر به ازدواج با او شدند. آن حضرت به صفیه پیشنهاد آزاد شدن و برگشتن به طرف خویشان خود و یا ماندن در مدینه و اختیار اسلام و کسب آزادی و ازدواج با پیامبر را دادند، و او را بین این دو امر مخیر نمودند و به او گفتند اگر به آئین یهود بمانی من اسلام را به تو تحمیل نمیکنم و صفیه امر دوم را انتخاب نمود. اهل اطلاع از تاریخ میدانند که همسری با پیامبر موقعیت بزرگی تلقی میشد و دارای شرافت بود. در قرآن کریم از همسران آن حضرت به مادران مومنین تعبیر شده است (احزاب آیه ۶).

دکتر علی سینا:

در مورد صفیه، این آشکار است که پیامبر او را تنها به دلیل اینکه زن زیبایی بود گرفت. محمد او را از دحیه بعد از اینکه او را دید گرفت، این قضیه هیچ ربطی به موقعیت پدر او نداشت. اگر پیامبر اندک احترامی برای پدرش قائل بود او را نمیکشت. حقیقت همچون خورشید تجلی یافته است، اما شما مختار هستید که چشمهایتان را ببندید و انکار کنید.

شما گفتید که پیامبر به صفیه این انتخاب را داد که به مردمش بپیوندد یا او را پیروی کند. پیامبر پدر او را؛ شوهرش را و بسیاری از اطرافیانش را کشت. کسانی که زنده مانده بودند مجبور بودند روی زمین کار کنند و ۵۰٪ در آمدشان را بعنوان جزیه به پیامبر بدهند، اما با اینحال پیامبر بعد از مدتی نظر خود را عوض کرد و دستور داد که یهودیان باید از خیبر اخراج شوند، بنابر این انتخابی که شما از آن صحبت میکنید، چندان انتخاب نیست. انتخاب در واقع بین لذت جنسی بخشیدن به یک مرد پیر متعفن که قاتل عزیزان او بود، و یا پیوستن به پیر مردان و پیر زنانی بود که نه بین آنها جنگجویی وجود داشت، نه جوانی که بتواند برده جنسی پیروان محمد بشود. در مورد انتخاب اول او میتوانست حداقل زنده بماند، اما اگر او به بین یهودیان باز میگشت معلوم نبود حتی بتواند از این حداقل نیز برخوردار شود، او مجبور میشد که در زمین ها کار کند و نصف درآمدش را به پیامبر (سلام بر او باد) بدهد، در این انتخاب، انتخاب چندان وجود ندارد.

زن پیامبر بودن ممکن است حیثیت و اعتبار داشته باشد، اما من باور دارم اینکه انسان با عزیزانش و کسانی که دوستشان دارد زندگی کند، بسیار بهتر است تا با یک قاتل زندگی کند، حتی اگر آن قاتل پیامبر الله باشد.

"کشته شدن کنانه، خود ماجرای دردناک و روشنگر دارد، کنانه به دست خود پیامبر اسلام کشته شد، ماجرای کشته شدن او را تواریخ معتبر اسلامی اینگونه آورده اند،

سیرت الرسول ابن هشام جلد دوم صفحه ۸۳۰

"کنان بن الربیع که شوهر صفیه بود اسیر کردند و او را پیش پیغمبر علیه السلام آوردند و گنجهای قوم بنی النضیر بدست وی بود که ایشان به ودیعت پیش وی نهاده بودند، و سید، علیه السلام، از وی میپرسید تا نشان آن گنجه بدهد و بگوید که کجا مدفونست، و وی انکار مینمود و هرچند که سید، علیه السلام، با وی می گفت، او پاسخ میداد: من خبر از آن ندارم، و هرچند که سید، علیه السلام، با وی میگفت تا اقرار کند و نشان بدهد، البته اقرار نمیکرد، پس یکی هم از یهود خیبر پیش سید علیه اسلام، آمد و خبر آن گنجه از وی پرسید، وی گفت: من نمیدانم، لیکن کنانه بن الربیع هروقتی یا هر روزی میدیدم که برفتی و گرد آن خرابه بر آمدی و چیزی از آن جایگاه طلب کردی، اکنون گمان چنان می برم که گنجه هم آنجا مدفون است. پس سید علیه السلام دیگر بار کنانه بن الربیع پیش خود فراخواند و او را گفت: اگر نشانه این گنجه که تو انکار میکنی پیش تو بیام، ترا بکشم؟ گفت: بلی. بعد از آن سید، علیه السلام، بفرمود تا آن خرابه که یهودی نشان داده بود بکنند و بجستند و گنجه بعضی در آن خرابه بیافتند. پس سید، علیه السلام دیگر بار کنانه بن الربیع پیش خود خواند و او را گفت اکنون بگوی تا بقیت این گنجه کجا پنهان کرده ای؟ و کنانه هم ابا کرد، و انکار نمود. پس سید، علیه السلام، زبیر بن العوام را بفرمود تا او را **عذاب میکند** تا آنوقت که اقرار بکند. و زبیر او را عقوبت میکرد و هیچ اقراری نمیکرد. پس سید علیه السلام، او را به محمد (بن) مسلمه داد تا وی را بعوض برادر خود محمود بن مسلمه بازگشت. پس **محمد برخاست و وی را در حال گردن بزد.**

آری محمد شوهر صفیه را شکنجه میکرد تا از او حرف بکشد، و سر انجام شخصاً برخاست و گردن او را زد و کنانه آنقدر امانتدار بود که تا آخرین قطره خود در امانتداری و اطمینانی که سایرین به او کرده بودند خیانت نکرد. توضیح از مترجم"

آیت الله منتظری

اگر پیامبر اسلام - العیاذبالله - اهل هوسرانی و تشکیل حرمسرا بودند، در سن جوانی با یک زن چهل ساله ازدواج نمیکرد، با اینکه برای او امکان ازدواج با بهترین دختران اشراف قبائل عرب وجود داشت. و از طرف دیگر افراد هوسران و شهوت پرست معمولاً اهل تجملات و شکم پرستی و خوشگذرانیهای گوناگون میباشند. در صورتیکه زندگی پیامبر ص و همسران او بر حسب نقل تواریخ معتبر در سطح بسیار پائین زمان خود بوده، تا جائیکه همسران او لب به شکایت گشودند و پیامبر را تحت فشار قرار میدادند، و در این رابطه آیه ۲۸ و ۲۹ سوره احزاب در راستای سرزنش آنان نازل شد و آنان را مخیر نمود بین انتخاب همسری پیامبر و زندگی سخت در کنار او و یا جدا شدن از آن حضرت و رفتن به طرف زندگی مرفه دنیا.

دکتر علی سینا:

پیامبر الله مرد هوسرانی بود. اما وقعی که جوان بود فقیر بود و کسی به او توجهی نمیکرد. هیچ دختر جوان شریفی حاضر نمیشد با گدایی همچون محمد، که به دنبال شترهای زن دیگری (خدیجه) میدوید ازدواج کند. پیامبر هیچ شانس برای ازدواج با زن جوان و زیبایی نداشت. خدیجه با ثروت و قدرتش احسانی برای پیامبر بود که زندگی او را کاملاً متحول کرد. طبیعت واقعی محمد وقتی آشکار شد که خدیجه فوت شد و او با اداره کاروانهای تجارتنی قدرتمند شد. اینجا بود که به گردآوری زن و ثروت پرداخت.

محمد وقتی که به مدینه هجرت کرد مرد مالدار نبود، خدیجه بسیاری از اموال خود را در مدت سه سال دشواری که مکیان محمد و خانواده اش را به تاوان توهین کردنها مداوم به خدایان آنها تحریم کرده بودند از دست داده بود. اولین سال حضور او در مدینه بسیار سخت بود. او مقدار بسیار اندکی پول برای زندگی کردن داشت. تمام تلاشهای او برای حمله به کاروانها نارس مانده بود. او تنها در نخله موفق شده بود که با نارو زدن به کاروانی دستبرد زند و خود را از غنیمتهای آن ثروتمند کند. بسیار تاخت و تازهای دیگر اتفاق افتاد تا اینکه او توانست با اینگونه چپاولگری ها و قتل عام یهودیها و تصاحب اموال آنها ثروت کلانی را بیاندوزد.

سوره احزاب آیه ۲۷

وَأُورِثُكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطُؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا.

خدا زمین و خانه ها و اموالشان و زمینهایی را که بر آنها پای ننهاده اید به شما واگذاشت و خدا بر هر کاری تواناست.

اما پیامبر احترام و ارزش بسیار کمی برای زنانش قائل بود و آنچه آنها میخواستند به آنها نمیداد. این بود که شکایت میکردند و او تهدید کرده بود که آنها را طلاق خواهد داد، و این هم درست است که یکبار زنان محمد شکایت کردند، چون محمد حاضر نبود به مقدار کافی از ثروتی که از ناباوران دزدیده بود به آنها بدهد. و این در ادامه آیات بالا بود که محمد الله اش را وادار میکند که بگوید

سوره احزاب آیه ۲۸

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزَوِّجَكُ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرًا حَاجًا جَمِيلًا.

ای پیامبر ، به زنانم بگو : اگر خواهان زندگی دنیا و زینتهای آن ، هستییدیاید تا شما را بهره مند سازم و به وجهی نیکو رهایتان کنم.

سوره احزاب آیه ۲۹

وَإِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا.

و اگر خواهان خدا و پیامبر او و سرای آخرت هستید ، خدا به نیکوکارانتان پاداشی بزرگ خواهد داد.

پیامبر در اینجور کارها استاد بود و میدانست که چگونه باید زنهایش را کنترل کند و آنها را مجبور کند که در خدمتش باشند.

سوره احزاب آیه ۳۰

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.

ای زنان پیامبر ، هر کس از شما مرتکب کار زشت در خور عقوبت شود ، خدا عذاب او را دو برابر می کند و این بر خدا آسان است.

سوره احزاب آیه ۳۱

وَمَن يَفْعَلْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وِتْعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتْهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا.

و هر کس از شما که به فرمانبرداری خدا و پیامبرش مداومت ورزد و ، کاری شایسته کند ، دوبار به او پاداش دهیم و برای او رزقی کریمانه آماده کرده ایم.

قتل عام یهودیان

ترجمه مناظره میان آیت الله العظمی منتظری و دکتر علی سینا. قسمت چهارم.

پیامبر تنفر دینی را به عربستان معرفی کرد و مانند هیتلر یهودیان را در نسل کشیهای تباهاکارانه نابود کرد، آیا یک پیامبر خدا باید اینقدر ظالم باشد؟

آیت الله منتظری:

و اما تشبیه برخورد پیامبر ص با یهود به نسل کشی هیتلر بسیاری بی انصافی و ظالمانه است، زیرا آن حضرت پس از هجرت به مدینه و تبدیل آن به پایگاه اسلام با اخلاق حسنه با یهود مدینه برخورد میکرد و قراردادهای و پیمانهای دوستی بین آن حضرت و یهود مدینه منعقد شد، و یهود بودند که با مشرکین مکه همگام میشدند و پیمان شکنیهای پیاپی از آنان ظاهر میشد. و تقضیل مسائل در نامه نمیگنجد. ان شاء الله موفق و موید باشید

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

۱۳۷۹/۹/۱۱

دکتر علی سینا:

آیت این بسیار تعجب برانگیز است که حضرت آیت الله العظمی من را به دلیل اینکه قتل عام یهودیان مدینه را با نسل کشی یهودیان توسط هیتلر مقایسه میکنم، ظالم خطاب میکند، اما هیچ ظلمی در اعدام حدود ۹۰۰ نفر، تبعید هزاران یهودی، بردگی زنهایشان و ریشه کنی کامل این مردم از عربستان که مدینه را برای دو هزار سال خانه خطاب میکردند، نمیبیند. هیتلر یهودیان را به دلیل نژادشان کشت؛ محمد نیز یهودیان را بخاطر نژادشان کشت. هیتلر قصد داشت آلمان را از وجود یهودیان خالی کند، اما محمد هم این قصد را داشت و هم به این قصد خود رسید و توانست عربستان را از یهودی خالی کند. تفاوت در چیست؟ چرا من باید برای مقایسه این دو حادثه شبیه ظالم خطاب شوم؟

نبرد بنی قینقاع

نبر بنی نضیر

نبرد بنی قریظه

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)